

خادم و صلياً

الحق سبحانه و تعالی که درین ایام بجز انضمام از رشاد انقضه و سره وجود گوهر کن فکان شهود و اسوده الحق تعالی که
سلسله السالکین العظام امام الواصلین تاج المعاین کاشف اسرار لطیف و نفیس
الحقیقت عالمی شریع عظیم رکن کبریا بن بنین شانه افوار ارشاد و هدایت امانی انار بیدار و صلات
عجبت بسیار باده جلال و جلال باده الوافقه تا و سیدنا حضرت سید شاه الحسین احمد نور الملقب
به بابا خانبهادر و بر کاتبه ارحمت سبحان فاضل اطرافه ابد این بدیهه ضعیفه و حقیر غفیر سالک و کار فاضلی

سبح العزیز فی الزمان والابد

حسب فرامین او تنفی حقایق معقول و مقول کاشف و بایق فروع و اصول مطهره شایسته رضا
مصدر بركات شعریت عرصاصا القوة القدیة و النفس الزکیة فاضل شین باهر طین منیر
ذو السامع الطویل حیرت مقام غریب طوطا عالم المعنی فاضل نودی - علامه جلیل فرانهیل زبده الاؤل
والاواخر خاتمه الکمالات و المعانی غراب سولانا مولوی محمد عبدالقادر صاحب سلیم الرسول قادی
بدایونی در طلبهم العالی بالیاء و العالی باهتمام ششی محمد انعام الله صاحب کنهوی ملک و همهم

و کتوریه سر ایدون طبع گردید

فهرست اجمالی مطالب کتاب سراج العارف

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۲	انحصار حق در مذہب الہست و جماعت	۲۶	تبع ولی بہترین نبی نرسد
۴۳	حقیقت را خلافت شریعت پس از امتناع انوار شیطانی است	۲۷	شرط اول بقوف اعتقاد بر عقاید الہست و جماعت
۵	اغراض و اوضاع دیگر اخلاق نامہ در کتاب دیگر و دیگر عادات	۲۸	دفع دوسو شیطانی چہاں است و ذکر بعد حصول یقین حاجت بہ
	ریز بجز و اعظم دین است		اتباع بہرعت ندارند
۵۵	معنی و مراد بقوف	۲۹	عصمت ملائکہ
۶	سؤالات مذہب الہست و جماعت و اثبات حضور غوث الاعظم	۳۰	حضرت دہلیشہ و دیگرہ و فاطمہ و دیگرہ را افضل النساء و در
۷	در شرح الطہیر و الحقت بیعت ثانیہ		تفاضل را ہی سخن ندارند
۸	تا کی بر تحصیل علوم دین و دوزخ و بی جا علی سحرہ شیطانی	۳۱	خلافت بہ ترتیب افضلیت است و تہذیب بہ ترتیب خلافت
۹	رفض ضوابط مطابق نقد و حدیث و عدم رجوع بحکمہ	۳۲	و لایہ و تہذیب باران سیاه و غولان راہ اند
۱۰	تقصیب فی الذہب نشان قبولیت است	۳۳	تحقیق معجزہ و کرامت و غیرہ
۱۰	تجذیر از حجت امر او سلاطین	۳۴	و جہ مجربیت ایمان بالغیب
۱۱	چنانکہ در مشق کتب بر تکلف و بی ارزشی و انتشاری و زہد	۳۵	بحث معنی و تہذیب و اسطیبت قول سکوت
۱۲	تا کی با حقیری مسجد و جماعت	۳۶	حکم ظاهر اجتماع و اہل علم و معصین و حکم من اہل بہر و ان
۱۳	الحقت باغیر ایمان و مسا و ان		و مراد معصوم و لا اجماعی
۱۴	ترک تقلید و الحاق و تہذیب است	۳۸	تہذیب و برون و لا
۱۵	تا کی با حقیری مسجد و جماعت	۳۸	مثل جناب سرور و الحاق و امتناع و خارج از دائرہ قدرت
۱۵	افضلیت معصین و انوار الاعظم بر اہل و کتب و کتب و کتب و کتب	۳۸	فرق قصاص و سب و حلق
۱۹	مقصد کتب الایمان	۳۹	سورہ طہ با حضرت معاویہ رحمہ اللہ عنہ نفس جلی است
۲۰	علم غیبی انبیا و اولیا	۳۹	افضل البشر بعد الانبیا و لایہ و کتب و کتب
۲۱	انتفاع عصمت با اولیا و الہیت و صحابہ کرام	۴۰	انتفاع سلب تر خیر و نبوت و انکار سلب دہدہ و لایہ
۲۱	بطلاق شریعی و الہی کہ مطابق کتاب و سنت نباشد	۴۰	فرق تقوی و سلوک
۲۱	عدم جواز انحراف عن حق و کفر با شریعت و نبوت	۴۰	تہذیب و وحدت
۲۱	تحقیق معنی معنی	۴۱	مقامات سلوک و تہذیب
۲۲	افضل شریعت و محبت معصین و امام اعظم است	۴۲	چنانکہ در اصل کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

صفحه	موضوع
۵۴	روزن قلب بخواب و بیدار در بیداری بکشد میشود
۵۴	تقسیم نفس
۵۴	فرق طوبین و تکوین
۵۴	صورت سرمدی چیست
۵۴	فرق کامل و مکمل
۵۴	بابت خواب
۵۸	ساکلان راه بعضی کلمات و بعضی بکلمات زبان کشاید
۶۰	تذکره اهل سکره اهل محو فرض است
۶۰	کسی که کمال محو فیه بکلمات اهل سرکه زندیق و مزید گردد
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم بنگاه
۶۱	عدم مصلحت موجود که محیط مفهومات باشد سوا واجب تعالی
۶۲	سبب وجود حال
۶۲	تولید فنا و بقا
۶۲	تقسیم اهل وصول سهو اکابر کرام
۶۲	ولایت چهار قسم است
۶۲	اولاد اویا
۶۵	گرامت جینی مرد است
۶۶	الولایة علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۶	رساله عمل و معمل
۶۶	وحاشی بعد طعام
۶۸	طریقه نماز متبذره
۶۸	ترکیب کشایش رزق
۶۹	ترکیب رزق و منفعت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۶۳	تقسیم خلق در سه طبقه
۶۳	شرح حدیث اولیای از حق تعالی
۶۳	طریق انقباض دل و انقباض
۶۳	وضع دست و تصور که شریعت دیگر است و طریقت دیگر
۶۵	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۶۵	توضیح مقام ترقی و منزل
۶۶	تذکره اولی که چو فی الحال حق است که بخیر بگذرد
۶۸	اصول الاسرار دین راه بزرگ شیخ است
۶۹	تحقیق عالم ترین
۶۲	آدمی را سه صفت و چهار صیبت باشد
۶۲	حکایت نشاء بعد شرب
۶۲	تقسیم نسبت
۶۲	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۶۵	روح چیست
۶۶	انسان عالم صغیر و ماسو او آن عالم کبیر
۶۶	عین صفات باری تعالی
۶۲	انسان را وقت بلوغ سه روح میرسد
۵۲	در هر زمان غوثی سردار دوره خود میباشد
۵۳	الولایة افضل من النبوة
۵۶	الغیر و البطلان کلاما حالان شریفان
۵۶	روح باریتعالی بچشم سرور بینا
۵۵	سراج حمیدی در اقطاف صافی ماست
۵۵	سعه املت استماع سماع
۵۵	مرتبه ولایت که فوق و مرتبه دیگر نیست
۵۶	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۵۶	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۹	دو گاهنار از ضرب	۸۲	طریق سه مقامت صلب و برین راه
۹۹	و طالب عشق	۸۲	فایده از و صایای بسیار ک قابل لحاظ و باید داشت
۹۰	و لطیفه وقت خواب	۸۳	شغل و نیمه که از اسرار خاندان است
۹۰	و ذکر حق چهار ضربی و ذکر سندی	۸۳	حکمت و تعلیم اسرار خاندان
۹۱	الترام فی بیستم مقامات این راه است	۸۴	حکمت عظامی و اخلاقیات بینه انتظار تکمیل
۹۱	و ذکر چند نکته و مگران چون گویند	۸۶	طریق اخلاقیات از انوارات
۹۱	و راجع به اعمال است	۸۶	طریق شناخت تعذیب و تعلیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۶	افکار حال میت و اظهار حال میت مبتدع
۹۲	بر کشف خود نه خود اعتقاد کند و نکست را مطلق سازد	۸۶	انوری که از انکار و اشتغال پیدا شوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات و جود
۹۳	خوف سوء خاتمه	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و لغزش روح و زوج
۹۳	و تقلب انسان وقت بلوغ و شبان مستقر میشوند	۹۰	آداب مقابر علمای اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	افکار حال خود و بهر سالک این راه
۹۵	تغییر اوقات شبها و روزی	۹۲	بیان حالت پیمان
۹۶	طریق فائده حضرت شجره	۹۲	و سوسه و بهارات
۹۶	نوع کج صیغ	۹۲	عقبات راه سلوک
۹۶	نوع کج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدایند نفورند گردد
۹۶	او را دهنه	۹۳	نمازی و تلاوتی که داخل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسنه	۹۳	مقامات ضرب و ذکر
۹۹	طریق صیبت و طالب نمودن	۹۳	مرا از ذکر و شغل و مراقبه
۹۰	اگر کسی بجای دیگر مرید باشد ویران میکنند	۹۳	آداب سالک و از ده گونه است
۹۰	عدم جواز تجدید صیبت	۹۶	در صیبت فنا
۹۱	مردان با مردان شیخ دیگر و با شیخ دیگر نشینند	۹۶	او را در شب جمعه و روز جمعه
۹۱	طریق توجه خاندان نادیه	۹۸	مکرم خرواحد
۹۱	زن جنبیده صیبت از حرام نمیشود	۹۹	ممانعت سلام و کلام و تراب با فاسق معطن
۹۱	اشغالی که در وقت شیخ را با بهار مرتبه سلوک ختم شد	۹۹	تأکید مسهل

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	تستیل طواف میسر و احوال بانه خود	۱۰۰	اگر از رقص و سرود و خالی باشد برای انجام حاجات و حصول برکت کار سه است خوب
۹۹	نداشتم بایوبین و استوار و مرشد نباید کرد	۱۰۰	مفضل میلا و شریف مخصوص بانه مبارک ربیع الاول شریف
۹۹	ممانعت مزاج فضول	۱۰۰	موجب هزاران هزار برکت است
۱۰۰	خنده و شتم است	۱۰۰	انکاف قیام موجب شقاوت و قنات قلبی است
۱۰۰	و بال لسیان نقران	۱۰۰	حریت فخر بریت
۱۰۰	تقسیم سجد	۱۰۰	نکاح پیوه
۱۰۰	حریت طواف سوا حیثیت الحرام	۱۰۰	عدم جواز نکاح بار و افق و و بایه
۱۰۱	عدم جواز نکاح کافر و مشرک و فاسق و سفلن	۱۰۰	عدم اولویت نکاح با مفصله
۱۰۱	اجتناب از نفوت زن اجنبیه	۱۰۰	طریق ایصال ثواب بار و انبند اگر بلا تشب عا شوره
۱۰۲	مسلم را که گرفتار ائمن او بدتر است	۱۰۰	طریق اخذ فیضان از روح بر قنوت تحسید الشهدا و شب عاشوره
۱۰۲	حکم قتل شهادت و ادای شهادت و دروغ	۱۰۱	حرمت تعزیر
۱۰۲	حکم کثرت نایمان در طایفه رقص و سرود	۱۰۱	کر اهت امامت جن انسان را
۱۰۲	بدلت تربیت اولاد	۱۰۱	حرمت اطاعت والدین و رام و خرمه
۱۰۲	فرق حجاب و دستر	۱۱۰	عدم جواز نکاح با فلان که کار با کل و بیع و غیره آنها ننود
۱۰۲	و جحالی بپیشای علم و علمه و قال غلام و برادرین شوهر و شولان طوس	۱۱۰	کشیون و ام کشیدن و داشتن نقیض بر خانه ممنوع است
۱۰۲	ممانعت احتمال جابجا بایک نگذشت ملاصق بدین زنانش را	۱۱۱	مقار و رفاه سکونت نباید کرد
۱۰۳	عدم جواز نکاح زانی با نایمان و آمدن پیش نایمان	۱۱۲	سپردگی سبت در زمین یا عت سبت سبت سبت است
۱۰۳	حکم برده زن با کافر و مشرک و فاسقه و معلنه و خنثی	۱۱۲	جواز نکاح با فلان اجد و فن برای فرودان شرعیه
۱۰۵	فرصت حجاب یا پیشه طریقت خود	۱۱۲	و حیثیت قیر و اوجب التبعیل نیست
۱۰۵	مرا و از لا نکاح بین الیمیدین	۱۱۲	سنت است که قبر خام دارند
۱۰۶	عدم جواز از بین نشان انبیا کر ام و دیگر حفظ مت اشتر گوئی	۱۱۳	سنتی که سندان یک سترک کرده اند
۱۰۶	بدلت سوگ	۱۱۳	استماع قیر با بقیوه و حرمت زیارت بچوبه
۱۰۶	ترک زینت ماه و حرم الحرام و زیورده جابه رگین بزرگ تنبلی	۱۱۳	استماع حاس بانه حرم الحرام شکار و افق و باب رقص را و
۱۰۶	ترک ساقن و سین کوبی و پوشیدن جامه سیاه به حرام	۱۱۳	ساقن است
۱۰۶	و بدعت و ممنوع است	۱۱۳	مرا و از تشبه در من تشبه بقوم فهو منهم
۱۰۶	نماز صلاه سباعت الا عظم بالخصوص فایده بایع الی غیره		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	دقت خوف فتنه نماز از زیارت قبول باز دارند	۱۱۶	انتقام از خصم
۱۱۳	تقتیر نژادی انسان	۱۱۶	صله رحم
۱۱۳	بجز زوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاشرت با خود دان
۱۱۵	انقضای امانت با عذر اطلاق	۱۱۸	مع صلح سلم رو بر ویش
۱۱۵	اتفاق بین زوجین بینه وجود میشود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد اعمی گردد و در حق نظر	۱۱۸	بر راجع زنان کار بند نشدن
۱۱۵	کسی که از حق نفرتن زوجین و شهادت برسان	۱۱۸	غضب از شیطانی است
	و علی عمر زند و شیوه بوجو عیسویه و شیاطین میگوید	۱۱۸	خوف خدا
	که در شرک میشوند	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سوءایات و بدای دیگر در ملک الگوگ غیره گفتن میشود	۱۱۸	علامت دوست خاص
۱۱۶	راز خود بکس نگو	۱۱۹	در مسلح نبراه
۱۱۶	بفعل عالم شر بر قول او نگر	۱۱۹	و عاصی و عیبر نماز
۱۱۶	عادته نماز و اعتدال کن حیوانات ایشان اعتدال کن	۱۱۹	اشتغال به عفت خرامیم حنیه کار پس پر خط است
۱۱۶	نصیحت فاستان	۱۱۹	خوف سلب اچالان عاملان غرامیم
۱۱۶	توجه بایر وستان	۱۲۰	تتمیل جن از انسان
۱۱۶	و بیت و دشنام	۱۲۰	تتمیل جن بر انسان
۱۱۶	چنگیری جانور ان	۱۲۰	قاهره خاص به مشرت و نافع در دفع شر جن
۱۱۶	معوذ سجد نهاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سوء خاتمه با نکار و الیا		
۱۱۶	ملاقات سنا فتنه		
۱۱۶	حریت دیدن خط فتنی و سخن پوشیده شنیدن		

وَمَا خَلَقْنَا الرَّحْمَنَ إِلَّا لِيُعْبَدُونَ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض الانتساب مصنفه جناب حضرة قدوة الكالمين
 زبدة العارفين خلاصة خاندان مصطفوي نقاده وودمان مرتضوي واقف اسرار شريعت
 كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائي وداوائي مرشد المسترشدين
 في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسن احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد بركاتيه برك
 بظلاله العالي الموسوم به

سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام ميمنت التزام
 بحسن سعی و انتظام بالاكلام حافظ سراج الدين محمد ذاکر نام تاجر كتب
 خطه هايون بدايون خادم مصنف كتاب هذا عرف بغرض استفاده طالبان راه
 عرفان و سالكان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان كهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْيُوقِنَ وَيُوقِنُ كَرِهِيَّةً بِطَرِيقِ جَهَنَّمَ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج العارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضام في دوها شبهة الملحقين - حول الحقيقة
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فسامر الابواب وودها مسدودة - وكل حقيقة تروها زلزلة
 مرودة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف
 بزین الاتباع - وحی حمایه عن شین الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والقمة
 والهداية - فبهم يقبض - وبنورهم يهتدي - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك بدا - جلنا الله سبحانه عنهم
 من الفائزين بجنات عليم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليما - الله الذي
 سميات الله والى بركات الله على خير خلق الله وميراج اقر الله وسعدن رفق الله الذي منه بدى الخلق
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر فيه لطن وتبجى وفيه في كل وفيه الكمال في الكمال الى الكمال
 وعليه الكل - وهو الكل - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة -
 اوقت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين -

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقطب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها
واللهد لقبرتها - الذي منفتح وبه تختتم - وعليه تروى منه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج
اليه - ومتاوب في سره من يديه - صاحب قدم غلت في التكمين - اطلت الاعناق لها ضمين
سيدنا و مولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك - والى الالباء
وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه
وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نغم خدامه في ظله وحاه - وعليها بهم - وبهم ولهم - ما طلعت طول الاله
في مطالع القلوب - وشمرت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين
اما بعد ميگويد فقير **سيد ابو الحسين احمد نوري** ملقب بـ **سببا** صاحب برهان
قادري برکاتی حشمتی نظامی ثبته الله تعالى على طریقه اسلافه الکرام ورضی عنهم وعنه بهم الى
یوم القيامه که دنیا گذشتن و گذشتنی نیست و کار باقی قیوم داشتی نه که را شربت خوشگوار
حیات بکام جان ریخته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرکش نیز چشاند - سوار احب و ملک و کرم
فان احب احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انصر به
الصداق المصدق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب افتاد بر نفس
تلاش چیزے که آن تلخی را بر وشمیرین ترا بر شمیرین نماید و هنگام غرغره به لقای مولی تقدس
تعالی سخت آرزو مند فرماید چنانکه تشنه بنده در شدت تیز و تشنگی ریگت و زرش سموم
به آب خنک سرد خوشگوار شمیرین بلکه از نیمه بیشتر که چون انجمن باشد حکم حدیث حضرت
احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند
عز و جل شد ناگزیرا کن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه فضل القلواء
و التیمه به لقای او مسرور و شادمان شوند از نهایت مین معنی متر حدیث اشتیاق التیمه
الی الربعة و حدیث یالیتنی رايت اخو الی بدیدار آید و انیکاز زهار رسته نشود تا قلب از عفا
زائده صاف و منزه نبود که در حدیث است اهل البدع شر الخلق و الخلیفه و در حدیث دیگر

اصحاب البدیع کلاب اہل النار چگونه روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت را ہمہیں بدستیم
 لقاحیترین جہانیان یا سکا از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انہو محالست پس
واجب اتّوّل نصیح عقائد مطابق نہینیب البسنت و جماعت آنکہ حق منحصر در البسنت و ہما اولیا از کمال الاولیاء
 سیدنا صدیق اکبر و امام اولیا سیدنا علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نیوقت تا عصر
 حضرت امام مہدی و بعد از ہمہین مذہب بوده اند و خواہند بود و کیف لا کہ من فارق الجماعت
 شبرا فقد خلع ربقۃ الاسلام من عنقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت البسنت کنند
 و باز بنا کردی و ہم از سنیت زندقہ طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما بد کہ طرفہ اولیا کرام و مشایخ عظام
 ہمہین سنت کہ ما بر ایم و اسچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول است
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمودست تعلیم آنہا و خلوت ہا بر خلافش بود اینان خود مبتلا بہ منافقان باشند
 و اسلام سو گند بغزت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و علو
 و جلوت ہم بر مذہب البسنت و جماعت بوده اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہین زیم و ہمہین میم
 و ہمہین ہر آئینہ شوبم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرضیت
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از دوا و از افتراے او نیز رو نیز و ہزاران
 ہزار بار نیز اریم الالبیلغ الشاہد الغائب و احب و اہم اعمال جوارح باعمال
 صوالح و اتباع شریعت و اتقفاے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکشت
 لا و اللہ لبسوتے خدا کہ لبسوتے شیطان است

ترسم نہ رسی کبے اے اعرابی کاین راہ کہ تو میروی بہ ترکستانت
 محالست سعدی کہ راہ صفا تو ان رفت خبر دے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ و سلم خدا ترسان با خواے شیطان بیباکیہا و زندقہ و ہست
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایا کان بہ ازان تو ان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند
 شریعت از بهر رسیدن است فاکه رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند
 راست گفتند اما کجا تا جهنم والعیاذ باللہ تبارک و تعالیٰ واجب سوّم تخلیه باطن
 از عادات رزیده و تخلیه جمالش باخلاق جمیله کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریا و زنا حرام و زنا
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ با اخلاق فاضلہ فرض و ریا و تکبر و غدا
 و غش و غیرہ عادات رزیدہ حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شرع و اتباع او
 آن سیکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر لیسرا باطنہ تا ظاہر و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع
 تشقیف کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصنیف سہرا غیر
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول پیغمبری را راستہ نہادہ اند کہ نامش
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقبش تصوف مغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان
 یک سخن است کہ باو ایمانفت اعنی مراعات دقایق شرع و تخلیہ قلب از بھایایے شرک خفی
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو امح الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر الخفی
 سن و مہیب النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چیز بدون از دست
 باطل و مذموم است بپیدان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو
 کردن و موے ستر تا بکمر رسانیدن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شدن
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدوت علماء
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغو الی انما الہ را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو رز
 معلوم است ہد کہ باگہ بانہ عشق و شب و بچو ہد لہذا فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر پس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر مشتمل بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و تقویات
 و اخلاق و فوائد پر و اختصار و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العارف فی الوصایا و المعارف**
 سسمی ساخته و المثل من لهدی تعالی ان یجعله خالصا لوجه الکریم ینفعنی به و قاریه و کاتبه
 و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله قلبا سلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا

محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین و الحمد لله رب العالمین

لمعه اولی در وصایا

اعلموا ایها الاخوان - که فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکه قریب رسید لهذا حسب
 سنت نبوی علیه التحیة و الثناء و هم به تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و اوصاف
 و دل از دنیا بے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و منکرات توبه که در دم و آینده مادم
 حیات اجتناب و زریتم او تعالی جل جلاله و عم نواله توبه فقیر قبول فرموده بخشید و طفیل
 مرشدان طریقت عالیہ قادریہ مراد محبان مرابیان مزد - و بمراتب علیا و مدارج اولیا و مراد
 و بجز ارقدس انبیا و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار و در حسن او لنگ رفیق
 امین یارب العالمین **تصحیح و وصیت** اول آنکه بعد قبول ایمان و اسلام بر بند
 الهیست و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود
 را از رستم و پیر رستم و از بد - یعنی ظاہر بشریعت غرا و باطن لطیفیت علیا موافق سازند
 و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی
 رضی الله تعالی عنہما باشند و متابعت و انقیاد جمله احکام اسلام بر خود لازم گیرند - و در
 ادب علماء و فقره کوشند و خدمت خالقاه و درگاه سبحا آرزو و حاضری مساجد ببرا
 نماز جماعت اختیار کنند - بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استماع علوم دین
 و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از همه شیوخ
 طریقت زیاده در حق خود بردارند و خود را از همه خلق الله ذلیل و مبتذل تر شمارند - و در دم

متواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت به مصطفوی چه در اقوال چه در افعال
 و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می رسیدند که در و سئو شرعاً طریقتی یکی
 مسلم سنی المذهب دوم مستقیم علی الشریعت سوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذاهب
 اهل سنت و جماعت و هشتمه باشد و بطاهر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ
 صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و محبت و خلافت از شیخ خود بخود بلا اجازت مرید
 نمیکند و مریدان را از راه فریب در سلك ارادت آورد. اللهم حفظنا من سوء عهالنا
 پس واضح باد که بعد حصول محبت بر سبب این شخص که صفات او گذشت بجنود و چند عیال قیام پذیرفته
 به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند
 بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت
 چه با سومی الشیخ چیزی نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء
 ما خلا الله باطل پس طلب غیر مفیئده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی
 غافل نمانند و وحی بخلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و هم آنکه
 بیعت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و داشته باشد و چه
 خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علای شیخ خاندانی خود حتی الوسیع و الا لکن
 نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر و رین کار سر و کار ندارند و باغ مراد حاجت
 سر و دست و پیرست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است - ای پسر چون شرف محبت حاصل کردی
 پس پیر دیگر رجوع مکن نشو تا هر جای مشهور نشوی - الا انشا الله زیرا که الفروقات تبیح
 الحمد و رات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه
 مار هر وید و در و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و حدیث
 نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریقه باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل
 بیسلم سحره شیطان است و محض بچکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواصض که عالم را درین راه حاصل میشود جاہل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود و معیلم را از ان چه نصیب الا ماشاء اللہ استاید که او تعالی
 از فضل خود بنواز و بر مرتبه اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلند تر سازد و حال نیست مگر
 نادار و توقع است و النادر کالمعدوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فجا کمالا و عرفانا تاما و لا تبطلکنی
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودیم که روز شنبه حضرت محمود و وحشی
 رحمة اللہ علیہ درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و شست چند آنکه گروه کثیر از اہل شهر
 معتقد کمالا تش شده لبسولیش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزاده را شورا نیند
 کہ این درویش در شهر را بایان چرا آورده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشورہ نموده صاحبزاده را آتاده کردند و ہمراہ خویش بردند لیکن بوجہ کمال
 آن درویش تازه دارد و تیج قدرستی بر آزارش نیافتند و صاحبزاده در آنوقت صغیر سن بود و در محض
 شورا نیندن مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزاده را پیش خود
 طلبیده مہربانیا نمود و الطافا فرمود نصیحت کرد کہ بابا اتول علیم بخوان بعدہ دعوی فقیری کن چرا
 کہ عابد جاہل مسخرہ شیطان است و چونکہ پیشواے عالمی شدن صاحبزاده را مقدر بود لهذا
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجہ کہ رسیدند پنجم آنکہ کہ اگر اہل
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے بہ نیاز پیش آیند و خلعت
 او را سعادت کوین دانند لیکن بہوشیاری تمام و آگاہی تمام درین مقام قدم نہند
 چرا کہ درین زمانہ اصلیت این امر مفقود است و جنسیت ظاہریہ موجود بچرب زبانی و شیرینی
 بیانی کسی فریفته نشوند کہ این گروه در ہر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید کہ
 در دامن ترویج کسے گرفتار نشوند و بگوشت عافیت نشسته بعبادت الہی پردانند

و واردین و صادرین را به بیان جوین حسب مقدار خود و متوافع شوند و خدمتکاری نمایند مسائل
 را حتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چالپوسی و تملق و لجاجت
 نه نمایند که سازنده کارها کار سازست مگر بر بس کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود
 با هر کس لجاجت و تملق و چالپوسی نه نمایند و حتی الوسع و الامکان دران سعی باشند که خود را
 دران کار مضرت و نقصان نرسانند تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را
 درین امرین بسبب بیج و بال و کمال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن تفسیر
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه هست کرده که باید کرد
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغله نپذ و نصیحت با وج افلاک میرانی
 اینهمه سر بسوز و شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا بر نپذ و نصائح می آرد و ترا بر نکند
 او اطلاع نیست مباد که تر از یان رسانند مضمون آیه تشریف بخون ان یحذر و اباطم الفیعل و آیه
 لم یقولون لا لایقولون در زمین خود دار و از شر شیطان دور باش آنچه میکنی همان گو و هر چه
 میکنی همکین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میکنی نه آنکه برخلاف آن ستایند
 و تو بران تصور افی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما مگر گنگن گاییم
 بر قول بنگر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسوزد و امیدار دس که گوهر عاقبت
 نه نسقم هرگز - و اگر دگنه زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت - زیرا که کی را دونه گنیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب بر دین
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب بر دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با حق
 و مساکن و غیر بالنس و الفت گیرند و از امر و اهل دنیا و دنیا بگریزند و اجتناب از دنیا و افساق
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معین و در دین اسلام
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متفناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بد بسیرت بد چنان
 می کشد که آهین را متفناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین و اولیائهم
 و اول المؤمنین برین آیه نیز لایق عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا
 و امر و ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا
 با خفایا حکم زهر بلابل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا
 گفته اند و امر و از ملوک علاوه معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بنزد
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف گریخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که
 ملاقات کردند گفتند و برویم می آیند زیرا که ترسم که دلم از ان روزی که قضا قبول کرده آید
 از دیدار شما سیاه شود و الله اندر این چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام
 غور کنید که مجلس بر عدل اعم و انصاف اتم الا انال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابشید که چنان گفتند برین
 تمثیل بمقایسه بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شدند طریقه ملاقات شیخ
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تار یک میگرد و قاضی الانام پس
 شیخ نمی نشستند و روزی با و شاه آن زمان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا
 کرده که می خواهم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیدوارم که
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برد - ورنه مجبوری هست روزی حضرت قاضی محمد قدس
 تقایه بر سبیل تذکره است رعای شاه عرض نمودند غرض شده فرمودند که ای برادر چرا در پی
 از این کمربسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و
 اظهار تشییع و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پادشاه
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد
 نه نشینند صرف سلام کرده امر ضروری گفته برو و عاقبت بپیش پادشاه ملاقات را غیبت نوشت
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که بخوانم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن سخن مردم مراد العرف کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد
 و باقی ماندن حیات از مال استناد خود یعنی امام اعظم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این کیفیت و ملاقات تمام
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد - ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت
 و از آن روزگاری بسوی آن ندید پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احببت که بسوی دنیا
 نه نگزید و همچنین باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و انس نگیرد و اگر براسه حق تعالی باشد و شریعت
 عبادان رخصت دهد - البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد و که این را دنیا میگویند و خود
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین
 و بقدر قوت لایموت براسه خود که فرض است و جاهے واجب و جای سب و جای سفت
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تحریف دنیا مولانا فی رومی چنین گفته است - حیث دنیا
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نفقه و فرزند و زن پس غفلت را در معامله حق تعالی
 راه ندید که همین دنیاست و جب الدنیا را من الخطیبات گفته اند باید که از آن متنفر شود -
 آنکه خلق خدا را از این دنیا بپندارند که از این دنیا بپندارند مفسون حدیث شریف

الرحمن بر جهم الرحمن تبارک و تعالی ارجمان فی الارض بر حکم من فی السماء ارجمان و محو حق
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل وزن و گزند و کل سوره و موس و سلم و سلم
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و در موافقت و احسان غیر باطل
 مخلو و زنده از عادات ذمیمه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولایت ممالک
 پاک و منزه دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و جسمی و شیطانی زایل گردد و از گناه
 صغیره و کبیره و اضرار بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین دنا
 سزا و اندیشه خوف سوئی خاتمه دارد و الله هم حفظنا من سوء و خاتمنا و از ارتکاب بدعات
 سیئه و محدثات در دین باز مانند بدعت از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و داد از تکلف نیست هر چه که مسیبه آید قدری قلیل از ان حسب مقدار
 خویش صرف نمایند و قروض نشوند و از بلا فکر و تشویش باشند و از ناچاری در عرس بجز تلاوت قرآن شریف
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیبه و ذکر الله خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فضول و آتش بازی و ضرامیر غیر مشرعه و احضار
 قوالان بنا بر استماع نا اعلان هرگز هرگز روان دارند و همچنین از دیگر اضرافات بیجا بمصدق مخلو و
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المفسرین اعراض نمایند و چیزی که شرعیت بدان رخصت نداده است
 بگذرانند اگر چه فقیر منکر سماع بطوریکه قدما حشمتیه فصول الله علیه هم چنین شنیده اند نیست نگاه
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع
 سماع با شراط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک عطا بی ندیده زیرا که اهلیت شنیدن
 سماع در نیوقت پر آشوب منقوض است و بالقی شرک الله هم محدود و پس ترک سماع به ناچار می فرود
 و واجب مد و رنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر چه که بخواند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و در و شریف خصوصاً دلائل الخیرات
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء العین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر
 و شغل و مراقبه و غیره کار بند نشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایع
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را در دو گاه نماز جماعت در روزه رمضان
 نافه کنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و عظیم و کبریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قریبایان
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آید
 و بر و احسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود
 سمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار مشتقد می کنند الا بضرورت مجبوری بعضی مثلاً
 خوف فوت تکبیر اولی با جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل نشیند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر کنند
 و چین بر چین نمیکنند و غرض که با طاعت قریب و از معصیت بعید مانند سیما از معصیت خست که
 از بدترین گناهان و محل سخت ترین و عید است احتراز کلی و از بدیاری و هم آنکه باتیمان و
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آید
 و بر و احسان نمایند که آخرین وصیت رسول ماست صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشانرا نیز همان خورند و لباس خاندان
 خود بپوشند و آنرا بیکه اول تمام موی مرعلق دارند که هادت مستمره بر رگان مار سره بود
 و حالاهم است و کلاه و دویو یا قدحیه که بر دو کنار آں یعنی سر و دو گوشه اش قدری بشکل لاشه
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سیله بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند
 و از تهنید خواه از سر پیل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد
 بصورت ملا در گویا و بندند و این همه لباس را سوا ای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه ای خوش و پاسبان یا دیگر رنگ سواست معصوم و مفرغ که حرام است مصوغ کرده بپوشند
همه مضائقه ندارد و بمطالعه کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره اشعریات
النس و عبادت گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بآن مصروف دارند
و در شریعت و طریقت متقدمین خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچگونگی هر دو طریق انقیاد زنهار
زنهار و در باشند و در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را
ورنه انجام بدخواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر
سرکار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیوسته زنهار
زنهار گذارند که از منقبت لیسنت خالص این خاندان بر کایتیه مار بر رویه بغلامی خاندان غوثیه لیسنت
و با همه غلامان سورولی و تک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم
و حضور غوثیت باب اسر حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه ایشان نبی ماضی الله علیه و سلم را نبی بودند چنانکه غوث الاعظم
رضی الله عنه را اولیاء الله گذارند که آنکه غایت ولایت بودند چنانکه رسول ماضی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند
و عطا کردند که غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء الله تا آخر چه معاصرین و چه غائبین از زمانه است
بنحو ای تقدیری بده علی رقیبه کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوتی باین کلمات طبعه را القاب الله
تعالی از جانب ای و حالت صوفی شوشیاری سر بر زود بانها را آن در حالت صحنه و سرک ماسور و مازون
بود که علی الاعلان باین شان ارفع خود آنها کردند و ماسور بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد
و سلب نماید و آنکه باز متصور فرماید که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید
و نفس الامر با صوفیه که هم نیستی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله
عنه در حالت سر بر زود بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و لایعوبه باشد و بالفرض اگر اعتبار
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء الله هم بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود
اولیاء غائبین ازان جلسه هم داخل خواهند شد این کسان در نیصورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان

لازم می آید و آنچنانست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم
اندجه بلاسکه و چون نفس افضلیت بر سائر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله
تعالی عنهم اجماعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علیه السلام
که باعتبار اخبار و آثار افضل اند و از دیگر دلیس لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلالت
مرا و شوند تا که ازین حدیثه غلطی نجات حاصل شود و سیکویم که این اقوال ایشان مروود و اندر محض
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تاهم در حاکمیت
اینچنین عقیده کا و نه ولایت ایشان سلب خواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نموده - گوئیم که اولاً
انمیقولہ از کسی بامر الله سبحانه و توحید برزده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است
و هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعین تصریح باین معانی نیست و حال ثبات و عدالت
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه و توفیق بر صدق
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضایی بعد از او تواتر نموده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده
فلذا لا یحق حجت و استدلال و توفیق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد
تواتر مع جمهور اولیاء الله رسیده سیما خواهد بزرگ سلطان الهند خواجه عین الدین حسن حشمتی بخیری رضی الله
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء و پیروان و شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز
اند چون انمیقولہ حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولہ شده اند
و با عارف آن رطبہ اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از آن راه انحراف نوریده اند
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی با خصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه بر سائر اولیاء و بر پیروان حقین پیوسته **فایده** در سند انمیقولہ از سلطان الهند از
کتاب تصریح الحافظی مناقب الشیخ عبدالقادر از مولفات عبدالقادر بن محمد المدین الارطلی بامریغیه

دهر شده السيد عبد القادر غريب الله بن السيد عبد الجليل الحسن الحسيني في بلدة احمد آباد في منفية
 الحادية عشر في المستغفلة خواجہ معين الحق والدين الحشمتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسن في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه
 محمود نور مصححه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدس في هذه على رقبة كل ولي الله وضع
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواجہ معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاہد ابرضا في
 خارجيل من بلدة خراسان في مجر واطلاعه على هذا الامر الا بى با درالى تقديم انحاء راسه على راسه
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم
 في الحال فقال في حق في جميع من الاولياء ان النجيات الدين سبق في وضع رقبة اولياء الله
 احبابه بقبوضه وحسن ادبه صار محبوبا بالهد ورسوله وسيعطى زمام لشرف الهند في هذا كمالها
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين
 اجتمع معين الحق والدين الحشمتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع
 حضرت سبعة وخمسين يوما مع الليالي واستفاض من حضرة الواع الفيس جميع الباطن والكمال
 وذكر السيد ادم التفتبندى في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين كنجشكر ذكر
 وضع قدیم الشيخ على رقاب الاولياء فقال لمن قلت في ذلك الزمان بوضعت قدسه على رقبتی
 وبالاختصار قول علي صدقيني لا يخفى معين الدين بن الدين ووضع قدسه على رقبة من نصبي ان
 اتول على صدقيني وقال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطنی في اللطائف القادرية شيخ الويلين
 معين الحق والدين الحسن طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين
 عمر السهروردي واعطيتك الهند فوضو ان الله عليهم جميع غزيري از غزيران خاندان صابري
 چشتي ورجب نذكرة قول بدار ورسے با فقير گفت که بنابر استيعاب يعني احاطه کردن اين قول
 کلی جمله افراد جزئی یعنی سائر اولياء راجع با تقدم وجهه تاخر سواي آنها که مستثنی اند
 چنین معنی از بنی قول مراد گرفتن اولی است که از ما تقدم بعد از انباء عليهم السلام

مع حضرت عیسی علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجیل با اتفاق افضل کل خلائق از قدم بر صحابه البیت است
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه کمتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و تاخرین مثل قدم پدر بر پسر
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شغفقت بوجه سعادت و نیکی حتی او بدوش خود
 بر نشاندین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم موی علی را بر دوش
 خود بنا بر بست شکنی نشانند و چنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اهلین الطباق دارد و در صورت
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت و رتبت او تعظیم و اجلالاً بر سر خود می نهند
 و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسر است و همین افضلیت و نیجا مقصود است پس ازین تاویل القباحة
 فی التعمیه انتهی مرقوم که ای عزیز المذکور سیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیعاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیا را الله را برای صحت فقره
 لفظ ولی الله در قلمی نهاده علی رقیه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم
 بلفظ البیت و انما البیت علی جبرئیم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدونا
 بعد از ایشان ردایافته و نفی است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جزو البیت
 آنجا بنام نه برزدی آنجا جمعی را که صحبت صحابه رسیدند تا بعین خوانند و آنرا که بعد از ایشان جمعی
 تا بعین و بعد از آن خواص است را از پادشاهان گفتند خواص قوم با هم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام
 بعد از اینستین هم برای ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوما شیم بود پس از لفظ صوفی
 را اینهمه با خود نمودند و مشتقی شدند و به آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود
 لازم نیامد

مجموعه سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل نبند که آنجا نسبت
 است و انجیل بعفات . **اقول**

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خواهند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت
پاک حضور قدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دیگرے را کہ از مقام اعلیٰ حلی داوہ اند
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہ لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون بر تو او بر آقاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب
محبوب سبحانی گذشتند برای سری کہ بر عارف نہان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
محبوب الہی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز تبارین بجزو شمع یافتند نسبت بصفتاش نحو استند احتمال مساوات
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیہ السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکہ نسبت بذات کردند کہ احتمال مساوات
با حضور قدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نہا راہ نتوان یافت چنانکہ بر زمینہای ممبرودہ است
کہ سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمینہ بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ دوم گزید
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ زیرین چون نوبت بہ عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمینہ
بالافت از زمینہ پر سیدند فرمود زمینہ فروتر نبود اگر بر زمینہ زیرین استند تا تو ہم مساوات با فاروق نشد
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون کہ بر زمینہ بالا ہم سجکس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
نہ بر زمینہ چون صفات نزو و صوفیہ عین ذات باشند حاصل ہر دو نسبت یکی است با جمیع مہموبات
حضرت محبوب الہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نہاد و
جہل عجمیست جہو را و لیار اگر اتم قدرت اسرار ہم بر تفصیل جلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند
اجماعیات را ہچو ہوسہائی خام توان شکست اینجا نہ کہ بسبب این القاب حضرت عالیہ ہر دو محبوب
رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را این لقب
اصلا درو نشده نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد للرب العالمین

لمنہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر حنیف اعبود و از پیدل ارض باشد
 بے بجای نہ بر و هیچ قصد کعبہ کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خیزد و دورتر شود - لہذا واجب کہ لا
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب ہند بپسندت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم سنی باشند آنگاہ
 متوجہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہند چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ اہلسنت ناممکن
 فقیر غفر اللہ تعالیٰ لہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ تسمی بہ العسل المہصف فی عقائد ارباب منتہ المصنف
 نوشتہ ام - اینجا در نور اولین از متن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس
 سرہ انتخابی آورده سخنی چند در نوری چیدیا کنیم تا کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و لہ صانع
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید تکلم سمیع بھر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس
 بحکم و لا جوہ و لا تصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہدہ و لا ضد
 و لا ند و لا عین و لا ظہیر و لا ینحد بغيرہ تصفیت بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مری المؤمنین
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجیب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ
 الشرع و القیمہ ما فیہم الشرع و لہم ملکۃ ذو و اجتہ شتی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ امرہم و یفعلون ما یومرون و کتب انزل علی رسالہہا البیوت
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ بارائتہ
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یدری من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کیر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق
 و الحساب حق و السوال حق و الخوف حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنت حق و النار حق و کل
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ
 لا یرجی المؤمن من الایمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغير توبۃ ان اللہ یغفر

يشرك به ويفضرون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتاجون اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدوهم كلمه كانوا
 مبلغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم ومعراجهم في اليفظه الى السماء ثم
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافت والمراد بالانفصالية اكثرية الثواب ثم
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
 ثم بعد ذلك امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى خبر المجتهد خطي وليفيد ولا تكفر احد من
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الكرامة الاولى
 حق لا يبلغ ولا درجة نبى لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواها
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاموات وصدتهم عنهم نفع لهم
اعلموا - ان الله محيب الدعوات وقاضى الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل مرد فاجرد ذى المسح
 على الخفين في الخمر والسفر استئلال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافا كفو الاستهزاء
 على الشرعية والاستهانة بها كفو النزل بالكفر كفو التصديق بما يخبره الكاهن عن الغيب كفو الباطل
 من الله تعالى كفو الامن من عذاب الله كفو الايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب
 وان الله غفور الرحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد النسبت كه علم غيب بالاستقلال خاص
 بجانبى الجلال است و انچه ازوى مرانبيار و اوليا و احوال است بالذات نيست بلكه عطاى
 آن ملك متعال است و اعتقاد و ادركيم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مى شنود و هر چيز را
 مى بيند و شنيدن و ويدن او بالانست - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معصوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه طهیت و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز
 رضی الله تعالی عنهم بکثران و سائر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و مراد بعصمت مصطلحه آنست
 که حفظ الهی مرایشان را لایمی باشد که تخلف او ز نهایت مقول و متصور نماند و بحایت الهی هیچ گناهی را امکان
 نباشد کرد و سرسپرده عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام
 است هر که هیچ فرد بشر را غصبه میجو غفلت ایشان ثابت کند و دوست نور هم خبری میجو
 اخبار الهی قطعاً سورت یقین است و تصدیق اومین حاصل ایمان و دین هر که هیچ خبری از اخبار ایشان را
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبر وی چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح فایده
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و بیچگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبر وی زیرا که
 عصمت ندارد **نور** - سالک را هر امری که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو
 هیچ اتفاقی نکند و اضمناات احلام و وسوسه شیطانی داند **نور** - هر شخص ملعون لعن کن اگر چه
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فاقه معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه
 لعن تو بر تو عود کند از لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود میگوئی این
 چه اعتبار پس لعن بر شخص ملعون سخت ممنوع است مگر کسی که موث نشان بر کفر یا خباثت از رسول
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد **بلیس** و **الولهیب** و **فرعون** و **هامان** و **امثالهم** و **لبس** **اللیثم**
 احفظنا من اللعن و مشرک امین **پارا** **نکه** معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود
 دور دارد بے بهره محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد
 یا کافر چگونه در لعن جرأت کرده شود **نور** - بارکان اسلام خود را
 بسیار یعنی نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت و جماعت محکم بے باش کہ بین یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجیست باقی ناری اما عظم
 ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پسیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت چیست - فرمود
 ان افضل الشیخین و محب التمتین و تری المسح علی التمتین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است
 بے نقصان و قصور و محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و قصور - بکذا افاد و جذا الا
 سید السید عبد الواحد قدس سرہ فی **سبع سنابل - نور ۸ - برین**
 ہمہ اہل حق را اتفاق است کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر
 و شرک و کذب و زور مصوم بودند و بعد نبوت از تقدیر گونہ مصیبت اگر چه منیرہ باشد و حکام
 رسائی بشریت از سہو و خطایز مصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلامہ علیہم جمیع **نور ۹ -**
 ہیچ ولی بہر تہمتی نہ رسید و نہ ہزار رسید و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق
 باشد و ہیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد
 چنانکہ آیہ و اعبد ربک حتی یا یتیک الیقین اذان خبر میدہد زیرا کہ علماء دین اینجا یقین را بمعنی موت
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین ہی آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علماء ظاہری باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاهت و جہالت و ضلالت
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشان کہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل بنمایند و زندقہ
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در امضالت گرفتہ میشوند
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ چون و چہ انس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی خواستہ دیگران کہ
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونہ اینچنین لاف زنند و خود را ہیچو مجانبین از زمرہ آزادان پندارند
 اللہم احفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جنتک یا جم الراحین **نور ۱۰ -** اجلہ ملائکہ چہ سادہای

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و غزرائیل و جمله عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی و دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بچو کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند کما انجز عنهم الله تعالی فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یؤمرون و آنچه از حکایات باروت و ماروت و روحام مشهور و در بعض تفاسیر مذکورست نزد علما و محققین اصل ندارد چنانچه از شفاى امام قاضی عیاض و شروح آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکورست که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از جنسیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند - و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نص قطعی قرآن عظیم موجود است کما ان من الجن ففسق عن امر ربه -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰه و السلام پس انبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذمت معتبرست و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و رسل ملائکه افضل اند از اولیاء انسان و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در ابالمرشد نیست که اجماع کرده اند صوفیه کرام برین امر که رسل انسانی فضل اند از جمله ملائکه و خلافا کرده اند و تفضیل ملائکه بر بنوین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابوبکر صدیق مستخرج پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب افضلیت خلافت ایشان واقع شد

نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن - و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابایح یک از بنیاد و لیس قاطع نیست و اسلام آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میدارند که افضلیت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه
 خلافت بر ترتیب افضلیت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضلی بر غیر خود در خلافت تقدم
 شد بدلیل آنکه افضلیت ایشان بهمین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهور پیوست که خلافت به ترتیب افضلیت واقع شد نه آنکه افضلیت به ترتیب
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا لئلا نرسمهم یا مبین استظهار نکنی
 که کفر است همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناقیدان بر ریش و عمامه می خندید
 لغوی باند من سوء اعمالنا لئلا نرسمهم یا مبین از زمانه از شروع سال ۲۹ هجری فرقۀ ضالۀ آثار کاشی عبت
 و تفرقه و انجام او اتحاد و نزده است در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی سیگویند
 منسوب باین عهد ابوباب نجدی که شیعیانی در عرب شریف پیدا شده بود زنها را زنها را با این فقره
 گمراه اخلط میکنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که سیگویم کافیست این فقره علم
 نرنگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه بے ادبی میکنند و اینان بخداست حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عزوجل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدست
 خداوند تعالی نسبت امکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله
 من ذلک استنباطی نتیجه چهار فقره فرقۀ نجیب است مادیات البیس و ختری را و که تا و خیره ماند و با
 خوانند و چون به بلوغ رسیده و خون الهاد از وجوش زرد و روی شوی کفر بنید با ستم نچریت موسور کنند
 ازین سرود فقره و در پیایند که ماران سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان
 و حفظ خود را و آیین لور را مخرق عادات ظاهر کرده کار بر خلاف جهود و مشاوار و گزینۀ شلختا
 بجهت انسان بالافتن نذر بجهت نردبان است اگر کسی اسباب لار و خرق عادات کرده باشد و آن چند قسم است
 ازین که است ستم استند راجع اهانست زیرا که صد و شش است مومن باشد یا برست کافر بر تقدیر چنین است
 نیز باشد و ولی از علوم بر تقدیر اول اگر صد و شش نرینه است معجزه باشد و اگر پیش از آنکه است را برضی آنچه که از وی باشد

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه
 میسب که کذاب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد و کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن
 اقدس می اندازد و هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در جای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست
 رسانید چشم دیگر نیز از دستش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تیر نیست که بوجه مخالفت مراد خود
 متمیز است همچنان استدراج و محروم را حاجت بفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه سحریات و میکس باطل گردد و چیزی نمودن هرگز
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه شعبه لایش بر وجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید عقل بنندگان خیر ماند
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول بدعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبه ها سازد و آنچه سازد و وجهش پیداست که حجت الهی به نبوت نبی
 به حجة قایم شود اگر دعوی کاذب نیز بدعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود
 بخلاف الوهیت که اگر کسی هم خرق شود و شرق و غرب را بران ران هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف
 اول آری فرق و کرامت و استدراج و شواهد است اینجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان
 کنند احاصل خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظا هر شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه از ساحران
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم آنها تسبی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان
 هند و راهبان نصاری و یهود و کنند از مجانین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد الله تعالی پس آشکار شد که همین بطور خوارق اعتقاد نماید بلکه
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و شایان تیره که بعضی

صحبتش خدای یار آید و دل ز دنیا سر شود و کما سیاتی این فائده را محض نیکی این جمله آوردم تا بر او
 فهمند و بخلط نفیقت و بابت العصمه و شیخا و دسه که امانت حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید
 خود نقل میکنم. اول آنکه بعد از پرواز نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بند نمی شود و آن حالت
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت سانی بود و با آنکه بچشم سرور و بخوان
 برو مال و غیره جدیدی نمی نمودم سود نمیداد و بالاخر از دل بطور غرض و شتم آنچه غرضه و شتم آنکه حرکت
 بند شدن بعد وقت غسل باز همان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو
 شد. زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بچشم باز همان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد
 و علاوه بر این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** که ابی آلت که
 حضرت حق سبحانه و او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین و رسول آنکه
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستند اینجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان
 اعتقاد و آنچه که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد. آری اولیا اگر ارم نوعی دیگر از
 الهام سر فرار شوند **نور** ۱- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست
 اما اینک ندیده گردند و بجز و شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دارد. و لهذا باین وجه
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش و کسی دلوح و جنت و نار ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهد
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد
 قرب الی باب است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافقم این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه
 شنیده بودم. روزی بطور غلط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب که ارم خود را خطاب
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل و حی اند عرض نمودند ایمان مایان فرمودند
 چرا که در شام من خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان ان کسان که
 بعد من خواهند آمد و بر او حق کتاب نوشته یابند و بروایمان خواهند آورد تا اینجا شنیده عرض نمودم
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل مایان شد یانه همان جواب رشا شد که بالا نوشته ام **تور ۱۹** -
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پذیرفته قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الامقام است و همون اسلام و احکم است - و منع مذہب
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آن جناب است از متاخرین
 ملا سعد الدین نقاش زائی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن ان دین هر کسی که پیوسته
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند هیچ نقصان در سنیت او نخواهد شد بدستور مسلمانی استی الذہب خواهند
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد و فوق البیان است
 بالفرض اگر انکس تعجب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را و رد و وظیفه کردن فیصلتی ندارد
 و اگر عند الله نجان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن
 که یک پهلوی او ضرری حلی و پهلوی دیگر از نفع تبی باز سلسله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه
 مقلد حضرت امام و الامقام خود یکم پس اینجا چرا از تقلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم تعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که بحد الله ما را بان مرد و پلید ناسعد و است خدای نیکو
 میداند اما بحد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد
 گفته باش ما و را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت
 حماد بن حبل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود
 بخوانید - نمندی خواندم فرمودند بنحور و رسولی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمود بلکه استنباط این بحث از مولی صاحب کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاکم
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر
 مختصر درین مسئله ارشاد شود تا حزر جان و ایمان خود کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصحابة الا بخی
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدی است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و اجماع
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعاً فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است
 خطا و اجتهدی نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار آنگزیر است که اگر خاشاک نشینند فتنه می خورند
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما نا فحان سخن را از جای بجای برند **تور ۱۲۱**
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیون می محض بغایت الهی میسر می آید و محاسبه و اطمینان است هر که
 نبوت کسی گوید کافر است هر که ولایت ابتداء اما محاسبه را بشرط راه ولایت داشته اند غالباً بی محاسبه
 نیابند - و چون یا نبند بجایه نیابند بلکه محض و بی یا نبند **تور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت مخصوص
 به روان انسان است جن و نساء و الفیاض انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند
 گو درین هم کثرت مردان **تور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
 را شل که بمسرو برابر و در جملة کمالات عالیه تشریکش باشد محال و متنع بالذات و خارج از دایره قدس است
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا لافصال **تور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است
 مبرم و معلق - مبرم واقع شود - کما هو المردونه - و معلق واقع شود مرتفع گردد از صدقات و غیره
 مثال مبرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های درمیانی مثل
 امراض و غیره که از بدو جهد تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **تور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي
 رقي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس فيه اعلی منه بحجة من ذلك المقام فهو صادق لکما
 وحکمه واما سواه تحت حکمه نور ۱۲ - دین زمان مردمان الهست و جماعت ز محاورت رافضیان
 و صحبت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است
 لهذا مناسباً قدر که بکندی از جانب امیر موی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین
 اولیاء قدس سره بگویم که برای صورتی صافی سند کافی و دانی است - در فوائد الفوائد لفظ آخواب کتب است
 بنده عرض شد که در آن اعتقاد در باب موی بگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوة والسلام - او را خواهری بود ام حبیبہ گفتندی رضی الله عنها او عیم رسول
 بود و علی علیه السلام نور ۱۳ - از سعد بن المعانی باب هم در ذکر فضل صحابه بر جملة اعم ذکر کردی و نسبتاً
 ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی علیه
 و سلم افتاد و بجا عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جملة مومنان همین فضل صحبت است بحسب
 یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بکندی مخدوم غلبه الله فرمود که جمله جواب
 دین مسأله است که فاضلین بر همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از او افضل خلایق بر همه بسیار است
 اند صلوة الله علیهم و بعد از انبیا و رسل علیهم السلام افضل بنی آدم است محمد علیه الصلوة والسلام و افضل است و اول است محمد
 علیه الصلوة والسلام صدیق اکبر بعد از خطاب بعد از عثمان بن عفان است و بعد از علی قمری است می آید - و دیگر را
 دانست که خواص بنی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوة الله علیهم افضل از خواص بنی آدم - و خواص بنی آدم افضل از
 از خواص ملائکه انیت مذکور است و جماعت - انا آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه
 رضی الله عنهم بنی فضل صحبت است بحسب یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کانتم بایهم اقتدیتم تمیزتم - این به عموم است
 چنانکه برخلافی را بعد از جملة صحابه اند پس هدایت دیگران مقتدا باقتدای ایشان هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود و فضل در جمیع معانی بهم بود
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همه با صحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگری را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین صحبت تعلقی است
 آن که حاصل کند بندگی خدا و مظهر عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک رانید
 ماه من گزومر کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی لعل شدن تواند - **نور ۲۸** - بدانکه مرتبه نبوت
 و رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس
 ای عزیز بعد حصول ولایت این نشوئی و رام برای بقای در مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از این جهان بگذری
 و روزه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - **نور ۲۹** - وحدت بر دو قسم است یکی وجودی
 دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو
 بقای ذات باری تعالی بعد فضای جمله سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم
 در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بخت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید بیک دیدن و بیک دانستن
 حال سالک شود و نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید
 موسوم با سمری میگردد - و منتهی ختم سیر الی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به دانیده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است
 در ذات بخت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما غفاک حق مغفک جبرزین

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حشیشیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین. الاثره ذمه قلیل که بوضوح شهود رفته اند و این را مقام ابتدای سالک
 میدانند. و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجود همچنان
 باقیست گویا از نظر پنهان باشد کس بر چه که بیند یکی بیند ایلی و لستین نیست لاجرم درین توحید
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق نیست شرف ذمه قلیل قابل این
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ دوز بهان بقی و غیره و
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی. و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمودند چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب
 مولوی غلام سخی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در ذریعہ رساله مسبوط
 نوشتند باز در الروایات مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مع الباطل ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است
 و بنابر الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قنایه نصیباً کاملانک
 و کریم یا کریم الاکرمین آمین **توحید** مقامات سلوک قادییه بناسوت و ملکوت و جبروت
 و لاہوت اندنا سوت را عالم شہادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند. و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی امر گویند

و لا هوت را عالم هويت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر می این عالم
 کردن ضرورت در عالم لا هوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **لور هم** سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگری گفته می آید و
 هم اولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند چنانکه انبیا علیهم السلام که در اصل
 نبوت و رسالت مساوی اند - **کما قال الله تعالی** لا نفرق بین احد من رسله مفهوم آیه تشریف از مساوی
 در اصل رسالت خبر میدهد همچنین جمله اولیا الله تعالی در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله لا نفرق
 بین احد من اولیاءه از مساویات اینان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزی چون در نی مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد
 و درین سیر سوای ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود - و نه
 ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متفرک ازین خبر میدهد
 و این حدیث تشریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است
 چنانچه گمان بعض متصوفه حمل این زمان است اللهم احفظنا من اعداء حاج عقولنا **لور هم** - **الطلب**
 طلبان طلب الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان
 و رنگ روز زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت
 و گفت خلق میرب من خلق مخلوقی که بر خاست باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **استفسار**
 معلوم شد که در شوق تقای جنت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کناره که فردا
 خلقی بطلب طلبا خلقی بخلقی است ابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **سید**
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می نماید **سید**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان شبهه است فرمود
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم اهل آت اصحابهم و او تسهم این قومی اند که طلب خاق می‌دارند
 بهین کسان مرا کم است که نشینم و موافقت کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من ی الجلا
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت نجیب قوم مناسب گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی
 ندارند فائده زائده - در اینجا خشنه میگردد که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نعم و دوا
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر
 این طلب از امر باشد مضافه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است
 از ان بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **قوله** - اگر بر هوا کسی باشی و اگر بر رو
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است
 بنجد اتعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **قوله** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را
 از جناب تباری جل جلاله الهام شده که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منهما فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت افرودگشته یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت
 کرده به نشسته هیچ مرتبه فیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کیست پس بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته بنشیند و خود دور تر و مجور تر
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات نلش پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم ندانند و از
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است
 بیا و تعالی حاصل نماید انگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی درست آید و پیش ازین
 اندر جبر و ولایت بوی بشامد و ترسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم ندانند و خود را از اکابر
 اولیا خوانند **قوله** - شناخت اولیا از خرق عادت صحیح نیست زیرا که مشرب است

بین اولی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب امتیاز نشود **نور ۹** - طریق امتیاز ولی از غیر او
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فایده صحت دارد پس اگر بینیکه از صحبت و خدایادی آید
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که نیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد - در همین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لغای ایشان موجب پاکیزگی
 حق باشد **نور ۱۰** - صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود -
نور ۱۱ - حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند - فقیر صورت سه او بجهیوت بی شرع
 و دیگر تو بلیوت - و یا فقیر صورت دیگر او بجهنمین بجهنمین بجهنمین یعنی فقیر صورتی را در لباس
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانیر و هم میاویز - چو دانی که زیر دقش چیست اگر کاذب است
 صحبت با او قریب آید و اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد - **نور ۱۲** - بعضی چهل از مقصود گویند
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگر پس ما که صوفی هستیم شریعت چه کار - ای سفیهان بشنوید و
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم - یرحمکم الله و یرحمکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل مقام
 بود و از باگناه او تعالی اجل جلال بنا بر هدایت گمراهان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا کردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن - پس
 اول اهل اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند - من بعد برجه ولایت می رسانیدند و آیا
 ساهی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه ولایت
 سرافرازی بخشیده اند - لا والله هر گز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بختی یافته نشود اگر چه عکس ممکن است گویا ناقص
 باشی بسا و خشان که ثمر ندارند و با منحنی از شجرت بر نیایند - آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری نتر
 نیایی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد - مومن یا کافر - مومن دو قسم است - صالح

یا طایع صالح و نوع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت
 و ولایت دو صنف است عام یا خاص. عام از آیه الله ولی الدین امنو الخ مستنبط میشود یعنی بر مومن
 ولی حدیث و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعور جمله موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی
 استقرار یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده در ریاضت باطنی به محض
 وهب الهی میسر آید و ولایت عام به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابله کفار از پس مومن و کلی است
 بمقابله کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابله جابل و عالم احکام ولایت ولی است
 بمقابله عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالکدشت پس ازین تمسید
 با حسن وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغير اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام
 بغير ولایت خاصه یافته نمیشود. پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ محمد و مسلم عارف شیخ باقر مسلم اولی و عارف
 بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر
 و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی بخلاف دیگر دلائل تفضیل شیخین این دلیل
 هم بسیار قوی است پس میگویم بدان **ایک الله فی الدین** - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ
 نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود و انسان بدرجه ولایت میرسد
 پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام
 و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام چیست پس و لا
 کجا. و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه **لور مسلم** - توضیح مقام ترقی و منزل اصطلاحی بزرگ
 چون سالک قدیم در ادویه سلوک می نمود و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله
 طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا نهایتی نیست شروع میکند و ارم در مقام یعنی در سیر
 فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود ذات بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد
 محض مراد است باری غالی و مستعلی که بشود این قسم سالکان را کامل میگویند و این مقام برای ایشان مقام
 ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که این قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از رفع رسانیدن بغیر خود معذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از
 نفع مخلوق بهم رساند پس آنگاه او را از ان ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز
 سالک شعور ماسوی الله مع شعور وجودش از زانی میدارد و از لا بهوت باز بنا سوت می سازد
 و ازین منزل پس به نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و نفع نمیشود آن بدستور حال برقرار
 میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجهیکه باز کثرت
 در وحدت می بینند چنانکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در رفع سانی دیگران معذور نیستند
 و در منزل رحمت از لا بهوت بنا سوت میشود و همین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی
 بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود و مراد تکمیل ناقصین است
 و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندید که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله
 منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴ بدانکه نسبت عارفان و دو قسم است یکی
 کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال
 و مقامات و غیر آن خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال
 دیگران خبر ندارد و گویم تیر قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود و حال
 او مثل حال نابینا مادر است که هرگز بشعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوب
 طی میشود و در لقیظه چیز سے از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست
 و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم
 بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق و اند و خداوند که این بنده ذمی تیر
 و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت
 تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه
 منتقل دانستند که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه
 خود و اند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست پس آنکه نفسی از وی بخلق نرسید و خدا بهر حال آنرا بداند
 سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود
 ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا خلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم
 بهر حال میدان چهارم آنکه خود نداند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست
 و چون نسبت تقدیر بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم الغیب
 بهر حال است **تور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن
 ساعتی دیگر نباشد باقی نماید نگاه ابلیس بعین محلی بچنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک
 خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی
 ان ربی غفور الرحیم چنین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا
 ماشاء ربکم ان ربکم علیهم حکیم اگر فضل الهی شامل حال نیابد و توجها و لیا الله کما حقّه متوجّه باطن این
 بکس و ناپاست البته را نمی یابد و الا فلا حضور سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض
 سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه شنی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو خراخت و از چیزی مانند غم
 فرو داد که باوسیل شدم با برفی دیدم که فنی آسمان با تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم
 که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یافت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال
 ساختم این سخن شنیده آغوش بانشین الشیطان الرحیم خواندم و گفتم که ای عین و نشو فوراً آن نور
 بتاریکی و از صورت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعلم خود و بحکم پروردگار خود و به نفع
 تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این آقعه نهفتاد اهل طریق را گمراه
 کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت مست حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید
 چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق صل
 علی گناه امری فرماید **تور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی راوی دانستن هر دو منبع
 زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال فسق کفر

انجام کار شاست او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان بر جا
صفت از عدم بوجود آمد - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوات
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور
و نخوت و کبر و عجب و کبر و دغا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با خسان
نسبتاً منسب کرده و در سهوا اندازد یعنی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و عیش و عشرت
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلطیرون آید باید که
صحت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **فصل دوم** - اصل الاصول
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ نیست باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که بر جا
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خولشتن را زیر
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ
میرسد از ان بشکل فواره نورانی یا شعلات شمس یا نسیم سحری یا نقاط اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید
و برکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بهد ارج علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی خبری
آگاه و خبر دار هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست
همانست چنانکه در همه عالم بمنظر مختلفه جلوه گر شد در بنجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ بمنظر اسم هادی او است و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد و آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علمی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علمای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی
 داند و آنها و آنها آتیا نیست که نه شیخ ماندن برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون
 بدنیطور در اوست کند قلب طالب تصفیه بصفت روح خواهد گشت و صیاف و تبجلی خواهد شد و هر سه
 صفات بهمی و سباعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و در فتره رفته آنصورت
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید
 و آنصورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت سالک را انکشف خواهد کرد و در
 ملکوت از همه ارواح بزرگوار آنصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار و روح بر فوج حضور بر نور
 سرور عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت که داعی روح شکر
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور
 این راه بطیفیل آنصورت معلی خواهی دریافت و اینصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و همین آنصورت بهم
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال
 و اینصورت بعد موت باقی میماند بخلاف آنصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی
 کمالان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مرئی میشوند و پیرامان هزار جات تشکیل شدن قدرت
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شش برزخ چنانکه مذکور شد و اسم اینصورت مثالی شیخ بمقابل و
 ریهست سالک بفاصله یک دو در عه موجود و بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلات خواهد گشت و
 و از حقیقت بهمی با وج انسان خواهد رسانید پس اگر بافضال الهی انسان صورتان بهایم سیرت
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خوانند شد و نه رات الحمر و غلطی ندهد خوانند و
 اللهم اخر جناس ظلم هذا بجهل فی نور تلك المرتبة السنية الرفیعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرشیه
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد و شیر بشیه گفت ای
 برادر چه میکنی نمیدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی
 بگفته فی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی اکم بشیه گفت لا والله غلط میکنی ترا بسبب پرورش
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد اسگ میدانی بابا بیات ترا بری کرده
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر د آب برده و برابر خود الیتاده کرده گفت
 و آب همین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگه چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم و محض
 اثر صحبت و تربیتنا جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آمده برگوسفندان تاخند و ملاک
 کردند و ندای گفت بگه بگه میکنی او گفت خاموش باش تو مرا از اصل خود بیرون انداخته بساط
 رسانیده بودی الحمد لله که از سنمونی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر من تمثیل غور
 و خود را از تنه صفت ولی علیه کرده صفت اصلی بدارتا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته
 بی شیری گیر تا تر بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از اندک اللهم از قنای من نور را ای برادر این
 جلوه یکذرات است که با انواع و اقسام خود نمایا و بهر طوریکه میخواهی سیغیر یابد و این خود از ذرات است
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی سببی تنه کس از تیر اندازان
 بصحرای فتنه دیدند که دران صحرا ایاق و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نوازند بر تنه تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته او عیش میبرد با هم مشوره کردند که تیر بر باین محض نامرئی
 باید زد و کی گفت بر پیر تیر زخم و دیگری گفت بر پاتر سموی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارد و بر چرخ زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بر هم - رای آخر پسند
 هر سه آمد بر چرخ تیز زد و بچرخ رسیدن تیر چرخ خامش شد و تمامی تماش از نظر غائب گشت هر سه
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح برخاسته برای آوردن تیر رفتند چه می بینند که تیر در کله بوم مرده
 خزیده است و در گریب پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه که بود از ذات همین بوم بود
 از دل بوم پیر که ظاهر شد از کله او چرخ و یاتر و مطربان از دیگر اعضای رسیه حقیقت همان
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غزلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از
 یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲۰** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از بمقت
 ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفسلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و اولئک ثابت شده و هم با اعتبار نورانیت
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم با اعتبار کیفیت و کثرت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و ظلال
 هر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و مستقبل آنجا کنجایش ندارد و درین عالم هیچ کس نیست
 و نیست نخواهد شد و آمد و رفت و خواهد آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار
 کتاب فتوحات مکی برین دعوی یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح
 فالاول لیس غیبا محالیا و الثانی غیبا امکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و ینجرون عن حوادثه
 کثیرون بخلاف الغیب المحالی فان مکاشفیه اقل قلیل انتهى **نور ۲۱** - قبر سه است قبر دنیا که آن بسات
 در زمین قبر عالم مثال آن قبریست که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل هر دو قبرست با اعتبار لطف
 و نوریت بسیار بقیع برزخ و با اعتبار محسوس تقدیری بودن مشابه قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبریست اصلی و جانیست
 استقراری یعنی ازین بعد مغایرت ابدان با آنجا الی بوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعلیم در
 تعبیر و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبر است در دیگر دو قبور بر امر از اسرار خیم و غیره بطول و خلل

و عاوس میباشد و این قبر محل انکشاف قطاب است یعنی اقطاب وقت را کشف حال نمیشود و از
 قبر عالم مثال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین
 قبر متعلق است و مکالمه اجبا با موات و جواب اموات با حیا از همین قبر است یعنی آنچه که انسان زنده عرض
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن بشنود و بدو طور یکی بطور خطره میگوید و سیاه آواز
 مثل آوازی که از قهقچاه یا از درون گنج بدو طور غنه برمی آید یا از دور بدو طریقه هوا میرسد و راول آنچنان
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب
 سائل آید آنرا جواب از لطف و اندر و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید
 اخیر تبه کامل و آخر است که از کثرت مشق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشد بلکه متلا حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد نفهم از شکم حیوان هر جا که فضله
 نفهم این جسم خارج شده قرار گیرد و هاجا قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که نفهم
 او است گاهی زائل نمیشود و بهیچ نوع استیلا و تغییر یا پس آن جز که هر جا از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد
 هاجا قبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را انانت دارد
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قراضی و قبر دنیا قبر مجازی است مثل شعاع شمس بر زمین یا نور چراغ در
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد بر همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استیالات
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدین لحاظ
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد رتبه از دنیا اعلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلات آنکه چون روز بشاق
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کلم فرموده ای شنید این حیات اول بود و بقدر
 او تصدی دادند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این
 آمدن حیات تا عالم اجسا و این موت اول حیات دوم شد و بقدر این حیات همانست که او در عالم میگوید
 چون از اینجا بعالم بر نرسم این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به بر نرسم جای که میگوید
 از اینجا به آخرت بر نرسم و تعالی از نرسم موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد و خالی نیست **فصل ۱۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد فناء مطلق که مراد از فناء نیست
 با خلعت وجود ازانی دارند و آینه برای ابد الابد باقی دوایم بگذارند عالم ممکن است و ممکن همین که خود بود و محض از قدرت به بود
 آید باز نباشد و کون قدرت چنانچه که خواهد شد پس باز وجود او را در عالم باقی و شش از چه حکمت است (جواب) اینچنینکه
 در اول و بعد از هر مرتبه شش یعنی آن می آید اگر پسند ظاهر لایزال و در دوزخ باطل است که شش را بجا نرود و حقیر کرام در
 مقام است یکی کان الله و لم یکن مع شیء این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا
 خود را ظاهر کند و ظاهر که ظهور آن به تخلیق ماسوی چگونه صورت هستی لهذا را داده تخلیق کرد و عالم
 از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین بخش معرفت خود است و پس
 که اگر خلق بودی خالق را جز او که دانستی - و خالی که گفتی پس بر تقاضای مقام وحدت ماسوی را
 بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را معترف بواجب علی گردانید و باز فناء
 خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناء است باز اگر زنده نماند همان مقام احدیت نام مقام
 واحدیت چنانکه بود و در بواجب ازیرا که احدیت یعنی از واحدیت نیست بخلاف واحدیت که قطعاً یعنی
 از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت نیست چنانکه سید الطائفة جنید قدس سره فرموده است
 که هو الان کما کان پس تجلی هر دو نشان خواست تا مقام واحدیت باز برده از روی براندازد و ابد الابد
 برافش تجلی مانند اندازد عالم خالی شده را باز احباب خواهد کرد نیست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت
 وجود ازانی دارند و باز او پس نگیرند - دیگر خدای داند که حکمتش چیست جل جلاله و هم نواله **فصل ۱۳**
 چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بولش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه
 علوی پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا
 رای بدان سوخی یا بهم ابلیس همین آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی
 برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق
 و خون غلام خشم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب
 متحرکه با هم بخت قتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصیان و نافرمانیها توقع خواهد کرد آن هم

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک و دیم که در آن راز نیست مخفی و دعوت
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزند و دنیا چار بیرون آدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیریت ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد
 و زنه شل و دیگر خجالت او هم بود پس تو از آن را از چراغ غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را
 نمی چوئی و نمی یابی اگر آن سر در پایی آدمی شوی و زنه پنج مانی و پنج فتوی عشق الهی و دل پیغمبری خود را
 شهید آن محبوب کنی تا که چیزی گودی و گویند مردی - **نور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحلیلی
 دوم نسبت جلیلی - جلیلی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جلیلی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی
 طالب باشد و لیا را بشد این دو قسم نسبت نسوبند بعضی نسبت عاشقانه می دارند و بعضی نسبت
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سوا و نیست معنی این کلام که فلان
 با نسبت است **نور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذاتی است
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است
 شخصی همیشه طلب پیر می شد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگال شده قسم خود
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این مطالب و ق که نظر بود
 فوراً دست و گرفت و گفت که مرید من دزد در اقل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد
 که از این حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرمائید آن
 مشغول شوم و بخدا رسم دزد بچاره چه داند - تو ندیدی که سلیمان را چه شناسی زبان مرغان را
 و اکل و خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علییه شده و صحرابرو و آنجا و گوشه
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا
 قطع تعلق کرده به صحرافت و عبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید فقر علییه را

را از ورگاه باری تعالی الهام شد که بر دید و فلان دزد را تعلیم داده پیکبیل رسانیده بگوئید که آن صاحب
 صادق ما را که مرد کرد و بسا برسان چنانچه در آن واحد برکت تعلیم خفیه دزدی رفت
 و صاحب کمال و تکبیل شد و مرد را در یافته بر او رسانید به بیند که طلب صادق طالب با پیر
 ناقص چه کرد و چه شد **روز ۲۷** شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسا
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بار پادیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر را هم از آن حصه داده اند چون دیده شد علوا
 بود با جرات چیست فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد غنا بخت درین صفت
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت بیاید که ما بیت اشیاء را مبدل کند اگر مرده گوید که
 زنده است زنده شود و اگر زنده را گوید مرده است مرده شود و اگر لحم مردار را علوا بخواند علوا شود و اگر
 علوا را بر او گوید بر او گردد و تریاق را زهر بلبل سازد و زهر بلبل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی میداد
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر او علوا دسته خورد و
 چه باک که بقوت که تیش خود علوا شده است و بر نظام که چون ما بیت مبدل میشود و مکش هم مبدل میگردد
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر که شو خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست
 بوجه تبدل ما بیت باقی نماند همچنین حال همه اشیاست و فلان مناقشه عرض نمودم که سبیل
 یاسیدی تسکین خاطر شد **روز ۲۸** روزی عرضیه دهم که روح چیست فرمودند عکس صفت
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متنوع الادراک اند حقیقت روح چیست
 پنجم آید که عکس و ظل اوست **روز ۲۹** روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای نمازی
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبد ربک حتی با تیک الیقین میخوانند
 فرمودند آن قول همین برای بیت است خیال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیاء
 از گناه ترک نماز بسیار دارند و انظروا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود
 خبر ندارند زانی بشاهد جمال الهی همچو سکری باشند و قتی بپورود و از ذات عجیبه غریبه بجهت تیرانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر
ششلی قدس سره همچا بانه بکان پیر خود حضرت جنید بن داوی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد
و سنگ نعلان شعر خواندن گرفت محذره جنید رضی الله تعالی عنهما خواست تا به پرده رود و حضرت
جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت ششلی بعد ساعتی بخود افتاد
و تا دیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از انان مقام باز گردانیده بمقام صحو
و هو شیاری آوردندش بلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون
به پرده برو که او باین عالم باز می آید بالجمله این قوم را همچو واردات و تجلیات انقلاب احوال
بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت
که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن
و بیصوت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انمیشود و اینهم سخت زیست است
که ترک سنت مومنه بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی القلوب است
باز عرض کردم که ستهراق و تخییر صرف نماز است در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند
ندیدی که همانین چگونه میخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین
با وجود اکل و شرب چگونه در امور شرعی قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم بالصلوب
والیه المرجع و المصاب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز و روزه معطله
گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه و مسجد الحرام که یک رکعت
در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گویی اگر ندیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا
مانند لحو غائب نشدند پس چگونه در اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و حکیم
ظلی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن
را بحال و سبع است تا اگر اتونیق دهند و از بلای بدگمانی دار مانند اللهم از زفاف نور - بلکه
انسان عالم صغیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است

فکلانی القلم محمل فیه فی روح محمل و کلانی اللوح مفصل فیه فی قلبه مفصل و کلانی العرش فیه فی
 جسمه و کلانی الکرسی فیه فی نفسه از اینجا گفته اند که فکر کن یک کیفیک فلیس شیء خارج عنک اما سمع
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً پس هر که این کتاب خواند
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شد و هر که تمام تواند فافروا ما تیسر منته قال تعالی اسنبر بهم آیاتنا
 فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون را بجزله هر چند عالم
 کبیر است همه درین عالم صغیر موجود و شلا در عالم کبیر شای باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم امر که در جمیع مملکت
 بدین تصرف دارد و کار همه جوارح تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض باو باشد از اینجا عقل است که کار وزیر سر انجام میدهد بلکه
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و انرا شهنشاه میگویند یعنی
 خدا عزوجل اینجا بجای امثالش روح است که غلی از ظلال و تعینی از تعینات اوست
 جل جلاله و در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و فلیفه مطلق گویند
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم اینجا عقل است که عکسی از عکس
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه از اینجا شهنشاه حقیقی
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و اینجا قلب است که خاص سقر و
 محل روح است و انجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است بنحی ان مقام عالی و جبریت انجای محفوظ است که ماکان مایکون بهم
 مکتوب است اینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با
 در و محفوظ است اینجا ادراک باری تعالی محال و متعذر است اینجا ادراک حقیقت روح و شوار
 و متعسر است اینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است
 و بمعنی ممکن هیچ جای نیست اینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت
 که فلان جا ممکن دارد و اینجا شلا چون خدا خواست که زید را پیدا کند اول اراده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین بهیئت و شمائل و رنگ و رود و لوح محفوظ ظاهر
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلی اسطالقه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه
 موکلان ستارگان بروح و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و
 ایشان در اجسام اثر کنند و نواحی جسمیه الون زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت
 زید بد انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیئت شکل و شمائل در رحم مادر
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طو که خواستش او تعالی نیست
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالی آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد در تخلیق زید نقصان
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نغری که خواستش او تعالی باشد همین طور مثال آن در عالم صغیر باید
 فهمید مثلاً دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجوه لطفه و ارواح حیوانیه
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله
 و آن بسم الله بهیئت صورت که خواستش تو بود از آنمله بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء
 کار دل تو در باره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چو که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجا موت است که جمله ملکات تن را در هم
 و بهم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف
 نفسیه فقط عرف رب و ان الله خلق ادم علی صورته و در عالم کبیر شایانرا امرای مقرب بارگاہی
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اندر آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس باورسد و نفس ناطقه
 و همه و در آنجا تدابیر کلیه را امرای جبار باشند و امور جزئی را ناظران و در اینجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را در هم و حواس آنجا شایان را امر کب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده
 هر یک از اینها بروی آنجا سلاطین را لشکر بایک دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که فیت
 موزی پرد از آنجا تحصیل را بایک اموال و خواسته های شاهی فراهم کند اینجا قوه شمولی
 که اکل و شرب و جملة خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شعله و کوتوال باشد اینجا قوت غصیه بر
 سیاست است که کار کوتوال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافتند و بعضی سلطان
 عرض دارند اینجا حواس خمس باصره سامعه شامه ذائقه لامر جاسوس اند که کل حالات خارج بوسیله
 حس مشترک میرسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک بر خود ماسور اینجا قوه هاضمه و غذایه و ناسیه
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و معده کند تا حرکت
 در و کار خود کند و هاضمه بهضم او پردازد و دفعه دفع فضلات بچگونگی انسان کند و غذایه باعضای بدن با
 تحلیل رساند و ناسیه بدن را بالیدگی و دینجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز
 طعام را بچینه میکند آنجا نگر نیز میباشد اینجا نگر نیز مگر که هرگز نغذای شریخ رنگ دانه خون میکند اینجا سقه
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و در مثانه اندازد و از مثانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدوس و کک باشد اینجا فز
 را بدین مری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دوا و او پر مهر و خدایت طبیب و برقرار
 بودن صحت که جملة تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماساریقا که غذا را از معده
 و زوده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طایع باشند اینجا خصائل حمیده و شمائل غیر مرغیه اند
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا استارگان خشنه اند که بعضی خود
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کاراناریت و اضادات
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه استاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا مویها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متغفن باشد اینجا
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و آلهه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمک نیمه اند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظت و
 نیست لهذا ملک الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و تند کرده شود تا از دخول هوا و درامن ماند و چشمه
 بینی بد بود است تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهر بر رسد
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که به رطوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا شعیره
 در عیشه آنجا حیوانات از استیلا شیا و تنغنه پیدا شود اینجا هم از استیلا بلغم حیوانات متغلفه مثل
 رشته و کدو وانه و غیره که تولید آنجا ابلیس و شیطا طین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زحمت و تعب همچنین از صحت تنعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید
 و بخورید و بنوشید و بپوشید و راحت یابید و از مرض و تعب و زحمت آید نه در خوردن و نوشیدن لطیف
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب خواهش و مرضی کردار و گفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تدابیر عالم
 اینجا نباشد و مقررات دنیا اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میکوشند و حکم و نافذ
 میکنند چون رفتن و خوابی عضلات یا رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بنایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند
 آنجا نعمات و مزایا و بخت است اینجا او از خیره انسانی بجای میز امیر بخارات است اینجا اولاد آنجا
 همسایه اینجا و ندان آنجا مناظر حلین افتاده اینجا مریگان بچشم نهاده آنجا مرگ اینجا خواب آنجا حشر اینجا
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل متعلقات العالم و اینجا علم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
 انت العليم السکیم گفتا کرده شده باجماله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور یا کرده باشند و سهل نگذرند
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تمصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین
 سیرنا گزیرست تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جاهل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خداست واسه
 واحد حقیقی است واحد عددی نیست که بعد و سبب یازم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از دو سبب چیر سبب مرکب شده و نه از این سبب ترکیب یافته لور اسم -
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لاهوت است چرا جدا قرار یافته اند ازینجا معلوم
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبب هم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری
 ناگزیر است و این همه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحد است پس
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یک سیر لاهوت کافی بود فانه مقتضی
 که لا یخفی ازین تقریر واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لاهوت موجب جدائی صفات از ذات نیست
 و نزد متکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم
 بالصواب لور اسم - ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله - ما رایت شیئا الا و رایت الله بعد - ما رایت
 شیئا الا و رایت الله فیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله معه - این چهار مقوله بزرگان ادویه الله تعالی
 وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده
 مقوله اول ناشی و ما خود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیقول لصاحبه لا تخزن الله معنا
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله است و مقوله دوم ما خود
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی ما صلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنثیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد و بعد
از آن بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق و این هر دو خوب محبوب است
اما اول اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی
من الله که برهان می است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی
موافق شعور و فهم خود که برهان می است و اینجا از جذب و سلوک همین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور
که اینجا تفصیلت سلوک راست با زنی و معنی هر دو خبر از تعدد مشهود میسر و شک نیست که توحید می باشد
یا الی افضل و اکمل است باز مع بوسه از تصادفی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار همین
مقولات یکی را بر دیگری فصل است این فائده به همین سبب در دم تا تفصیلت یکی بر دیگری معلوم
نور ۳۴ - وقتیکه انسان بعد بلوغ می رسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم ملائکه و یک سفلی
از قسم شیاطانی و او اول انسان را و بکار خیر و شرک باشد یک رغبتهش در دل می اندازد و دیگری قدرت
بر فعل را و در و یک آخر کار بر محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را در
شکله خبر انسان و دیگر حیوانات را نمایند باشد انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان
گاهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نماید لهذا درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک
ندامت می رسید این سلسله واردات مدت العمر همین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است
عبارت از همین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند همین دو ملک و العلم عند الله تعالی انسان
باید که مدارم موافقت با ملکین دارد و نجات آخرتی یا بد نور ۳۵ - در هر زمان غوثی پیدا شد که
تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است بیج ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب
مدار هم گویند که کار عالم را در ریا باشد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام هم از عبد الله
نام کنند و او را دو وزیر بکنین و یسار باشد عبد الله و عبد الملك عبد الله و وزیر بکنین است عبد الملك
وزیر یسار چون عبد الله رحلت کند عبد الملك قائم مقام او شد و عبد الله عبد الملك گردید که

جدید بجای عبد الرب آید همچنین این دور تا قیامت داور و سائر خواهران در زمانه نبوت حضور
 بنی اصلی الله علیه و سلم عبد الله بودند و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرب چون عالم
 صلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرب
 چون دو صدیق اکبر با خبر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرب
 سیدنا قنصی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی قنصی
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرب چون دوره جناب امیر
 پسر رسید نبوت عبد الله بنی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن عسکری
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشید به توسط اوتیج بیج کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الفوت و سیدنا جماعه فی زمانه و منهم من
 یکون ظاهرا و حکم و یجوز الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر بن الصديق و عمر عثمان
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزيز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما
 محمد بن هارون الرشید و کابی زید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الائمة رضی الله عنهم و لا
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرب و الاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله
 عبد الله قال الله تعالی و لقد س و انه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فالاقطاب کلهم عبد الله و الائمة
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزراء
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت و الاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نور و السلام و الولاية
 افضل من النبوة من حیث انک دلایت بنی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل با علی
 یعنی عنده شوق و محبت و ولایات باری سبحانه شدن همه شما بمقابله آن و فانی و مستهک بودن
 همه در آن و مراد از نبوة ترقی است از ترقی یعنی ما رشحور ما سوسی و ادن و بنا سوت آوردن بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامعالت ترقی نبی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذ الله ولایت اولیا از نبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام **لوره ۳۳** - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی انیست که چون اولیا الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته لبثا شدت و فرحت روی نماید آنرا در اصلاح اینان ببط میگویند و هر دو حالت مداوم دارند و معانی میمانند چرا که اگر مداوم لبط ماند عبادی گردد و غلبه شغف نماید اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حاصل میکند تا آتش شوق را درین زندانگاه حالت اینان و حشیا نه میشود و حرکات مہوشانه بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان هجر میشود باز چون قبض رفع شد و لبسط پیدا گرفت حالت تازہ و لبثا شدت سیئه اندازہ عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است و دل از کثرت اقتباس النوازع و الامال **لوره ۳۴** - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی را انداز فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود **لوره ۳۵** - رویت باری تعالی بچشم سرور دنیا محالست سوا ای حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک مقرب را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد که راه است اولیا الله را هم در دنیا مشاہد بچشم سرور نمیشود و آنکه مشہود و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشاہدہ جمال الہی مذکور است از ان هم بچشم سرور دیدن مراد نیست بلکه بنور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اہل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشاہدہ جمال بچشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینہ مشاہدہ جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند **لوره ۳۶** - روزی حضرت شیخ خود رتبه الله تعالی عنہ را پرسیدم کہ صفت اولیا چیست فرمودند انگاه کہ ذات وصفات بنده مغلوب شد و نفسا منسایا و محو و خالی شدہ ذات وصفات الہی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان دست ہدیکہ از غیر بالکلیہ انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شد ولی شد و الان **لوره ۳۷** بعض فہرہای جہال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشین و تقوه بکلمات نجس و لایق و غیره و لک اگر انجین کسان را نصیحت
 کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را باینطور وضع میداریم بدانکه ایشان سخت
 گزاه اند طریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحی از مستحبات شریعت
 ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار
 خود سازند و باد عاصی ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور
 پر حذر باید ماند و رنجی حکایتی یاد آدمی نویسم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زبان سابق زن و
 شوهر بودند مشروط لایق ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده
 میکرد و همیشه زن و از و س مطارحه این امر میکرد که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین
 خلق الله ام الله تعالی مرا بیا مرد و شبی زن او از خواب بیدار شد چو بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق
 بذکر است بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچرا الله ام شب مرا عقد این امر معلوم شد که تو خلاص
 خود را می پوشی شوهر گفت بچرا دانستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری
 نمیداشتی مرد مد باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم
 دیده بودم این شنید و از کثرت ندامت جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا
 نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۲۲ - معراج با محمد در حاکم
 یقظه خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که اسی وی را غلبه شو کو بر تبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با
 نور ۲۳ - معراج روحی در حالت نوم یاد واقع که آنحال نیست استغراقی که در کیفیات مراقبات
 در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۲۴ - سوال - یعنی
 ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت که بر قلب خود و بر قلوب دیگران
 چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن نند نور ۲۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت
 که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیت واقع است که نصیب بکر
 رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استبانه بین الله و ربه

التشريع الذي هو مقام القرية وهو لا فرد وهو دون نبوة التشريع في المنزلة عند الله وفوق الصلوة
 في المنزلة عند الله هو المشار اليه باليسر الذي وقر في صدر ابي بكر ففضل به الصليقين او حصل في قلبه
 ما ليس في شرط الصليقية ولا من لوازمها فليس بين ابي بكر وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم حل لانه
 صاحب صليقية وصاحب سر نور ۴۷ - ولي را اخفای حال خود فرض ست چنانکه نبی را انظار نبوت
 الایحجوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله
 بدرج غایت خواهد شد مدیسه از مردان حضور سیدی مظفر علی بریلوی میگوید سبشی از شبها بضرورت
 استنجا برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی
 بسایه ای از بزرگان جمع اند مثل یوم موس و در الان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده
 گرداگرد آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر مرشد بالباس فخر
 شایان در بر مناجات بر سر دو بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند
 بوسه بر پیشانی حضرت ایشان دادند این حالت دیده تحیر و لرزیدند و داخل ایستاده ماندند بعد همه با
 اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر
 مسجد شد نماز جماعت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر کسبیت این مقام شدم و الا
 فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند تراش
 باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه اخفای بود که گاهی اشاره و کنایه این
 ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام قطبیت و حوالگی احد است ما هر چه بحضور والا بود از ان روز تا وفات
 از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد اکر امانات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت
 بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۸ - حضور قلب عباد
 دو قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه
 عالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاضت
 تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیاء بخشیدن مرتبه اولی است و این مقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل مادرش
 نسال الله العافیة **نور ۴۴** - بدانکه عجب تراکست که از وون دل روزی کشاوه هست بملکوت آسمان
 چنانکه از بیرون دل بیخود و از در کشاوه هست بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از آن دو رک
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوهر
 همه و میان شایسته نیست و گمان مبر که روزن دل بملکوت سبب خواب و سبب مرگ کشاوه نگردد بلکه
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بقلم لایق آمد باید که بفرهنگ آدمی شود
نور ۴۵ نفس بر سه قسم است مطینه - اماره - مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوة
 والسلام که اراده اش و اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بآن راه نیست و اوست که بر عیوب
 ملاحت کند و از ارتکاب آن باز دارد و اگر چیزیست واقع شود و در به نداشت و توبه گردید آن نفس صالحین
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است **نور ۵۰** - تلون
 و تمکین و دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگردیده است و در طی نمودن سماعی است آن راه صفا
 تلون گویند و عکس در تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است **نور ۵۱** - تلب و
 نفس در روح بر سه متر لوف المعنی است که مراد از ذات انسانیست **نور ۵۲** - صوت سرمدی
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید مثل صله صله
 البحر و غیره **نور ۵۳** - بدانکه در اصلان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات
 هر دو خسته بغایت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سوی خلق انبیا
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست
 که هر کمال از هر کامل افضل نمیداشد بلکه آنگاه میشود که هر دو در کمالیت مساوی باشند بعد از آن
 یکی را مرتبه کمالیت نبخشند و در صورت البته این کمال را بران کامل افضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه
 که هر کمال از هر کامل افضل باشد **نور ۵۴** - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

حیوان را بسبب استمرار اعصاب مانع از رطوبتها و بخاره متعاده چنانکه حواس ظاهر از احساس با نیست یعنی نوم
 و احساس قابل تعرض بود چنانکه میان وجود مانع و وجود حلول را بدین شرط وجود و شمر و پذیرش عاقلست از اشیاء
 حواس از عمل کسی که طاری شود تصاعد بخاره غذایه بخاره جانب باغ و تصویرت بیان نوم و احساس تقابل عدم بلکه باشد که
 صورت خواب و احساس ظاهر هر جمیع نشود اما نزد ارباب سلوک و عقلیست که پدید آید شود
 بسبب امر مزاجی که عارض شود در باغ و معنی امر مزاجی آنکه در کاسه سر انسان دو طرف است پیش
 و پس سمت پیش که مخزن نور و عقل است و در میان هر دو طرف روز نیست حد فاصل چون انسان را
 خواب شروع میشود یک غبار مانند برقیق پدید آید که باعث حجاب عقلست دوران روز و نوبت میسر آید از آن
 نوم غلبه میکند بعد در گوش و زبان دوره کرده به دل منوبری می آید آنوقت بسیار پیوستگی طاری شود
 یعنی نوم می آید و می خسید و مراد از امر مزاجی همین معنی بود که بیان کردیم و در اینجا حالتی دیگر است شبیه
 بخواب که در اصطلاح صوفیه غیبت نامند و آن باز ایشان حواس است از فعل خود بسبب فطرالت
 از آنچه در دل وارو میشود از عالم اعلی و دل را از عالم ظاهر لجام غیب کشد و آنچه در نیالت شهود شود
 مشاهده و مشاهده نامند و در اینجا نیز صوفیه غیبت است از عدم لطلح است و در آنرا از عالم اعلی نیالت مشاهده است
 و بیداری عدم لطلح است نزد بون بسبب کوز از عالم اعلی آنچه در مشاهده خود مشاهده و آنچه در بیداری محسوس شود چنان
 خوانند و هم دریت عرصی نور ۵۵ چون سالک از سیرانی الله فارغ شده و سیر فی الله قدم می نهند
 و ترقی مدارج حاصل میکند بعضی از ایشان از ورود تجلیات این مقام سالکت و صامت و ضابط میباشند
 و چنان ظرف عالی دارند که کوه کوه دریا دریا و سراسر را ضبط مینمایند و انشاء آن نمیکند و بعضی از اینها
 ضبط نکرده بعد ایا به هویت زبان میکشایند مثل سجالی اما اعظم شانی - پس فی جبهتی سوی الله
 انا الحق - ایشان ازین گفتار هیچ وبال و مخال ندارند چرا که طاقت ضبط و قدرت فطرت ندارند پس معذور
 و مجبور شدند و لایا کرام و علما و عظام تقرب افهام و تسکین عوام را بهر این محاله مثالی گفتند اگر چه بیج
 تشبیهی بحقیقت او و از سر مثل کلام جن حلول کرده به بدن انسان که نظاهر از زبان انسان است
 و حقیقه کلام جن کن جتی از زبان این کس گویا شود و بدست او اگر کند و بیای او راه رود و بدن

او طعام خورد و بچشم خود دیدم که دختر کے خورد را خلیل آسیب شد بیکدم نه سیر خجسته طعام بخورد
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان پری که بان دختره که نیم پا و بیش خوردی یکجا شسته نه سیر خورد
 و گواہ کند بر ظاہر کہ آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیندگان و نستندی کہ دختره بخورد
 قدرت آسینی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر موی تعالی بنده از بندگان خود را منظر
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکہ می شنوی کہ آن سخن و سخنانی ہوں میگویی
 کہ این گفتن را در من و او است اگر چه تو از زبان بازید و حسین منصور شنوی مثلاً و دیگر واضح و روشن
 تر بلکہ گوئی کہ عین صورت واقعہ و آواز لیسست کہ موسی کلیم علیہ الصلوٰۃ و التسلیم از شجرہ شفیقہ کہ یا موسی
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفتہ بود کہ ای موسی شہم اللہ پروردگار جہانیاں ما نشاء اللہ
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجرہ شفیقہ شد بچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجرہ انسانی کہ
 اشرف از شجرہ است سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی البشر آید چه عجب گفتہ و گفتہ اللہ بود
 اگر چه از مخلوق عبد اللہ بود اگر چه بظاہر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام است کامل
 است کہ انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسع ہر کس نیاید اینجا این تکلم ظاہری
 خود را فنا کردہ بمکمل تکلم حقیقی چنان گفتہ است کہ معاذ اللہ باغوا می نفس خود بان گو یا شدہ مثل
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ کہ او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر شستہ کہ تکلم
 حقیقی او را گویا نمود کما لا یخفی لہذا این قبول ماند و ان مردود شدہ بین فرق و میان مقولہ فرعون
 و حسین منصور است کہ مقولہ حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقولہ فرعون بر عکس فاحظ
 پس چون بر او لیا اللہ حال غلبہ میکند و طاقت نیما شد بقاضاے حال این از ایشان ہر بر
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و مسح و مقام است اگر وقت درود و تہلیلات ربانی شود سکر
 برقرار ماند و مسح و رنہ سکر حالت سکر را اعتبار نکنند بر اہل سکر بیج باز پرس نیست مثل مجاہدین و نہ
 احوال این حالت قابل و لائق و محبت گرفتن است بلکہ ہر اہل سحر و تارک آن ضرر نیست چنانچہ مشہور است
 کہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود در وقت منصور کسی نبود کہ او را دست گرفتن اگر

من و از آنوقت بودی و کشش گزینی یعنی بقا خاصه آنکه تدارک آن اهل محضر و نیست و در این پنجوی
 نگاه داشته می و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و این حالت سکر بسیاری از اولیاء الهی بوده است کلمات
 اینجاست را شطخ خوانند و غیره اما اینجا بدین باره دارا شکوه رساله مبسوط نوشته و شطیحات هر طبقه
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد آنرا بنید کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند
 بعضی بدین حالت مستغرق مانند آن آخر عمر بهم چو حسین منصور قدس سره و از بعضی بدت العزم ظهور می آید
 و ایشان اعظم ضابطین و واران خاص حضور سید المرسلین اند علی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چو حلقه
 رشیدین و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت
 مثلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاقه یابند فوراً توبه و انابت ششمانند همین دلیل کافیست
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات راضی نیند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و رنه توبه و انابت
 چه معنی داشت اما چه کنند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه شما نیست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باینید هرگز
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد از این شنوید بر شما لازم میگردد که بنحصر هم زبید مردمان
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما
 حسبیت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند
 بنود فرمودند من میگفتم که باینید میگوید آن میگوید که این گفتن او را من و ارست اگر کسی بحالت محو و بقا
 حواس تقویه بچو کلمات کند از زندق و مرتد نشود و واجب القتل است و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید
 وجود میگویند که فرق مراتب کنی از ندیقه یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زبید را باین چو
 و شامل و خصائل همین خدا وانی توحید وجودی کجاست که ممکن واجب میگوئی و عاشا الله زید خدا نیست
 البته لفظ نظر از تعینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحده و اجبیه است و پس آنجا نه زبید بر سر نه
 عمود و نه خالده و نه بکر و در وجود ذاتی واحد است و موجود را بعد از آن چیزی خداوند تعالی با استقلال
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیا را تائید مع اندلیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتیکه حال وارد نشود هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرونست
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حق است لکن کینه ان اولیاء الله دانند که مایان را فی الحال میسر است
 ظاهر شریعت عزرا را مستقیم است آینده و قتی که فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهر رساند و نیز
 ظاهر شریعت را در اینجا بطور بی تمیم که دیگران از ان بالفعل محذور اند این فائده برای آن آورد و من و نه
 ضرورت نبود که درین زمان اکثر انجمن توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه اعتلا کنند و نه معتزله
 پیش آیند و وجه ظاهر کما انجمنی نور ۵۵ - اقوال صوفیه در تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق
 که حضرت اعیان ثابته است دوم غیب مضاف قریب بمطلق که عقول و نفوس مجرده اند و این عالم روح است
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم
 عالمی جامع بر این عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس
 و حضرت الاعدی است پس عوالم با هم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست
 میان عالم ارواح و اجسام مشتعل است بر صورت این عالم و از آنکه محسوس و مقدار نیست بعالم اجسام مشابهتی
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی
 و شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور منطبقه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال این عالم است
 فقط پس صوفیه در اثبات این عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر هم همین عالم را مقدر روح گفته اند و صوفیه بغیر این عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر در فتوحات باریست و یکم بعد از تنگه صد بیان فرموده و با چرخ ازان در میان عالم برزخ
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بطریق انظارین را تلایم حال و مقام خود
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله پدران ایک الله تعالی فی الدارین -
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصدر اقدس عند تحقیق نیست مگر ذات واجب تعالی شاه که سببی پس
 ذاتش محیط همه شیا باشد تفصیلش آنکه موجودی است عالی که تحت آن اجناس از اعداد و جوهر و
 عرض این هر دو محیط تمام عالم ازین هر دو با اینطور که چون موجود را مقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع
 نباشد همچنین چون جوهر بتعین تبعیبات سازند اجناس و انواع جوهر پیدا آیند و چون عرض را مقید
 بقیود گردانند انواع اعراض بعرض ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست مقرون بماده
 باشد یا مجرد از آن و مجرد و بتعلق بماده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند
 اول را نفس و روح و آنکه مقارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و
 و نامی باشد از نباتات گویند و اگر جسم نامی حاس و متحرک بالاراده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و صامل باشد حمار و فرس گویند و علی هذا القیاس حیوان
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه
 جوهر را محیط جوهر عالم و انستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و اشکال و هیئات
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و
 اعراض موجود و هو الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم یا قیما ندانکه مصداق
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش شش غیر ذات و زائد بذات لکن بمقتضا
 ذات و لازم ذات و غیر تشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود معنی ثالث الفرض و ادون موجودات
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اولی و اشرف همه و البقیه با آنکه نسبتش نبات واجب
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است

مطلق وجود ذاتی مطهر از لوث حدثان ارزانی دارد تا بدان در عالم انصاف باوصاف الهی تخلق
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط من لفحات الانس نور ۶۱ و هم از لفحات نوشته میشود و القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاحی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصلان و کاملان
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمین
 و بده نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلاان مقربان سالکان و سالکان ابرار و اصحاب یقین و
 مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول بعد از انبیا صلوات الرحمن علیهم و طائفه اول مشایخ
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت مافوق و مامور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل
 و عنایات از لی ایشانرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکلیهای فنا بساطل تفرقه میدهند
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را نجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در شکم
 ماهی فنا چنانچه چیزی مستهلک شدند که از ایشان برگزیده و اثری بساطل تفرقه و نجات بقا نرسید
 و در سلک مرده سگان قیاب غیرت و تقان و یار حیرت انحراف یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت
 تکمیل دیگران بایشان سقوط گشت نور ۶۲ از فیض الکلمات بیافض حضرت سید شاه عماد قدس سره العزیز
 جلد دوم در فوایح مذکور است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیکه باطن نبوه مطلقه است دوم ولایت مقید
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوه اقتباس ولایت انبیا است از
 دیگر انبیا و شکوه اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند بعضی غلات فقها و صوفیه و تفسیر و تفسیل شیخ مبارک بسیار
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **س** بامدعی بگویند امر حقیقی و مشتقی

تا بجز میر و از ور خود پرستی. بعض گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آن حضرت و خاتم محمدی
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتدریج در دو و اتم ابتدا از اتم و انتهای
 عیسی علیه السلام نور محمدیه تفصیل اقسام اولیا را اندر اول از ایشان چهار نفر را اندک مکتوبات و هر یک یک
 از نشانها و عمل خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق ستور باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند
 و سرانیکان درگاه حقد میسرند که ایشانرا اختیار خوانند و چهل دیگر از ایشان ابدال خوانند و هفت دیگر
 از ایشانرا ابر خوانند و چهار دیگر که تیر را نام دارند و خوانند و دیگر اند که ایشانرا نقیبا خوانند و یکی اورا قبط و خوش خوانند
 و این هر یک یک را نشانند و اندر امور با دل یک دیگر محتاج باشند صاحب کتاب فتوحات مکیه فیصل
 سی و یکم از باب صدور و دو ششم مجال بیفتگان را ابدال گفته است در آنجا ذکر کرده است که حقیقی از زمین را نیست سلیم
 گردانیده و هفت تن از بندگان خود برگزیده و ایشانرا ابدال نام نهاده و وجود هر یک از هفت سلیم یکی از آن
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در جمیع که با ایشان مجتمعه شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند
 و با ایشان سخن گفتم فرایست احسن بختنا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز ندیده ام که یک کس بر حق
 نور محمدیه خارق عاداتی که از اولیا ظاهر شود و کرامت خوانند اشاعره بکرامات اولیا و قائل اند و معتقدند که انکار
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله که موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او را ندیده و علی زمان شامی آن را زود
 فرشته جن است اگر از کامل واقع شود و مجاوست ایشان باشد و اجتناب از اطلاع بر ضایع نیست تصرف ملک است
 مثل احوال و امانت اخراج مجوس از قید و برنج است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو عبد
 بنو مشقی گوید چنانکه بر پیغمبران اطهار معجزات و فرس است بر اولیا و نهان و شهن آن الزام و بعضی گفته اند که کرامت حقیقی
 خواجده عبدالقادر صاری فرماید اگر بر هر کس بگویی باشی و اگر بر اب رگو حسی باشی دل بهر آنرا کسی باشی از خوا
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند کرامات زیاده از آن نیست که با چندی بارگاه بر روزین توانم رفت
 ابوالقاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود و بزرگ برایش آید و او را مشغول یافت سجاده بر جوف ندر است
 و نماز گذارد و ابوالقاسم گفت ای برادرانیکه بود و کان که کنند و دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول نمی داد
 حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته اند که فلان بر روی آب میزد و گفت سهل است زغنی و صوفیه هم بر روی آب میزد و گفت چنان

گفت ز غنی و غسی به هوا نمی پرفتند و خط از شهری لشهری میرو و گفت شیطان در یک نفس از شرق به غرب میرو
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا میخورد
 خافل نباشد که به محبت صدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه بالفاظ آخر قال بعضهم اصل الکرامات و عظمها التلذذ بالطاعة
 فی اقطار الجولات و منها امرات الانفاس مع الله و الرضا عن الله فی جميع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت
 این کلام و مره این دهم دانسته باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به حالست **تور ۶۵** - اعلم یا ولی
 ان الولاية مشتق من الولی یعنی القرب می علی قسمن عالم کما قال الله تعالی الذین آمنوا الایه و خاص و هی عبارت
 عن فناء العبد فی الحق و بقا به به قال لیس هو الفانی فی الله و الباقی به و الفناء عبارت عن بقاء السیر الی الله و البقاء عبارت
 عن بقاء السیر فی الله ابو علی بر جای گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهد حق لم یکن له عن نفسه و الاصل
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۶۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قوی از اولیاء الله عزوجل باشد که ایشانرا شایان
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و مرجع
 تربیت خود پرورش میداد و بواسطه غیر سی چنانکه او کس رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و لبس علی تا که انجا رسالت
 و این دولت رو که نماید و لک فضل الله یوتیه من یشاء و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعت انحضرت اند
 انظر طالبان الحقیق مانت ترتیب کرده اند بی آنکه اولیاء را در ظاهر به پیری باشد و این جماعت نیز و صیل و ایستادن و بسیار از نشایخ
 بر نقیصه اول سلوک توجیه با مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کرکلی طوسی را که سلسله نشایخ ابوالنجار
 نجم الدین گهری رضی الله عنهما ایشانرا بیرون از طبقه ابو سعید و ابو جعفر ابوالحسن خرقانی رضی الله عنهما است از بندگی فکروا. ایس و ایس
 بوده علی الدوام **تور ۶۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه از حقیقت ولایت هم یکدیگر جدا اند چنانکه انبیاء علیهم السلام
 که لا یفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلك الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم به چند قسم
 میشوند و هر که و هر چه را مشهور است و در بی خاص است لهذا هر طائفه را از اولیاء الله مباحی مخصوص یا کفایت انحصار
 صوفیه و بعضی از تصوف و بعضی از طائیه و برخی از لیمیه و برخی فقیر و بعضی قلندر و گرهی را ابدال و قومی را ابطال
 و طائفه را سیاح و جماعتی را ادا و ادو الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف
 و افراد و عرالیس الله و اعتبار و مجاهد و اقطاب و قطب و الاقطاب لکن مع اختلاف ضاهتم و افتراق فرهم

جمله در یک مطلب مرطوب و بیک رشته مضبوط **س** بر نژی هر دلی را سبک است + یک نایق می رود و چه کیفیت

لمعه رابعه در سلوک

نور اول - بدان - و تفک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در بادی راه سلوک
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد کاپوری** رحمة الله علیه عمل کنند
مبتدیان را بس مفید و کافی است نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردار و دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقاید ببقای سلف از اعتقاد اشت
و دوزخ و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثنا مستفاد است
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علما اظهار می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصله و مطلقا نماز
که یکم وقتی میوضو بروند و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخوانند و لازم و آنکه نزدیک مشایخ کار سبک
بزرگ و اصلیت قوی و طعام میوضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگویند و با شستن چنانچه
عمل انضیف فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول و لا قوة الا الله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام همیاب گردد و بعد هفت بار سوره
قریش بخواند دیگر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت سه ش سلام میگوید و ده باشد
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه بار بخواند و هرگز روا ندارد که این نماز
قصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است خلیل اول چون برخیزد آخر شب خواب این ابیات بخواند

اے کسی با یکسی ما بسین
و از طبع همچو خودم و اربان
خانه گرد نهاده و در کوئی تو مقیم

بر رجم آور که سلمان شوم
رزق من از عالم غیبی رسان
با چشم تو ز ما دخت را فارغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم
قافله شد و ایلسی ما بسین
باره تیز سبزه و گلزار فارغیم

دوکان خراب که ده و از کار فارغیم	زخو که دایم نیاید برود عشق	از سود و از زیان و دوازده فارغیم
بر رفت و برگشت سراز آسمان	کز دق عشق از سر و دستا فارغیم	اگر چه من سر بسر گشته کردم
نام من عمر خود سید کردم	تو برین نام من سیاه بین	اگر چه خویش من گناه بین
یار به برانیم ز خیران چه شود	راهی بدیم بکو عرغان چه شود	بس گیس که از کفر مسلمان کردی
یک گسر در گری مسلمان چه شود	یار بل پاک و جان آگاه هم ده	آه شب و گریه سحرگاه هم ده
در راه خود اول ز خودی بخود کن	و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده	بر عمل خویش ندادم پید
بر کرم تست مرا اعمید	چایه من ساز که جیبار هم	اگر تو نازی بکه رو آورم
چند تو قبله نخواهی ساخت	اگر نوازی تو که خواهد نواخت	ایک ره عنایت تو ای بنده نواز
بحق ز خبر ارسال بسج و غار	تنها غم دل گفتن بایا چه خوش باشد	سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد
اگر کار یک کس بسامان شود	ز دریا رحمت چه نقصان شود	الحی عبدک العاصی اتا کا
مقرر بالذنب و قد دعا کا	فان تغفر فانت لذاک اهل	وان تطرد فمن یرحمک سوا کا
بادش با جرم مارا در گذار	ما گنهگاریم تو اهر زگار	تو نگو کار من و ما بد کرده ایم
جسم من اندازه بخد کرده ایم	سایاها در بند عصیان گشته ایم	آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم
دایم در فسق و عصیان مانده ایم	همه قس نفس و شیطان مانده ایم	روز و شب اندر معاصی بوده ایم
غافل از احوال و نواهی بوده ایم	بیگانه نگر داشت بر ما ساعته	با حضور دل نکردم طاعتی
بر در آمد بنده بگریمت	آورد من خود ز عصیان رنجیده	هست امید مغفرت از لطف تو
ز آنکه خود فرموده لا تقصروا	بجو الطاف توبه پایان شد	نا امید از رحمت شیطان شد
نفس شیطان زد که یاراه من	رحمت باشد شفاعت خوان من	چشم دارم کز گند پاکم کنی
پیش از آن کاندید نمیکشتم	اندازان دم کز بدن جانم بری	از جهان با نور ایمانم بری

و بعد توبه می بخورند این مناجات را چنانکه عادت شیخ مابود رضی الله عنه من بعد یعنی مصلواته توبه مناجات
بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه صبح صادق برسد بعد پیش از فجر برای کشایش رزق طلال

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشتایش رزق هر دو جهان مقدر بار یا قنار بخواند و مغیش در دل تصور کند
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش می رود و نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز
 عشا جهت کشتایش رزق هر دو جهان یکبار رزقی یا قنار و مقدر بار موافق هوا با سطر بخواند و مغیش
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار ایت الکرسی
 و سه بار استغفر الله الذي لا اله الا الله و تمواحي القیوم و التوب الیه بعد مده اعوذ و تسبیح مده بار سوره
 مزمل بخواند اما در هر بار اعوذ و تسبیح بخواند باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواند
 روزه و قنار در روز و هر روز کائنات بفرید بعد قنار لا اله الا الله الحکیم العظیم و بسبب دنیا و خلاص
 روزه بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیبیا بخواند بخواب رود و گاه گاه
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگوید
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب نموده و بوقت ذکر آن چنان خیال کند که راست
 چپ و پیش و در دل من حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول
 شده بے سود و بے نصیب نمانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشند بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی سی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن بکشد و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشند و
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکنند یک
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخواند باشند و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید
 اما بغفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نه نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا مقصد
 شهرت کنند چون ریا و شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

عمل الیوم واللیل از رسید محمد کالپو سی قدس سره
 حال میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و چه ظاهر لاجاب بسیار متعسر
 می نویسم باید که حتی الوسع بران عمل نمایند تا هم غائی از فائده خواهند بردند بعد استقامت صلوة و لفیه اکثر
 بجاعت خواه اکثر بجاعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوة تهجد کنند که آن هم از جهات
 این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوة اشراق ادا کرده چیزی از او را دلسانی خوانده اند تا آنکه
 چهار گنسی یوم بر آید. انگاه صلوة چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به عصر
 چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله از صلوة ظهر فارغ شد چیزی از قرآن و در دو خوانده باز بطلب نعمت لایحوت قنیه تا آنکه وقت عصر
 نماز عصر متوسط وقت بخوابد متوجه بسبب این نماند تا آنکه غروب بد نماز غروب کرده صلوة او بیخ خواب متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه
 عشا آید نماز عشا خوانده چیزی نخورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوة تهجد ممکن نباشد تا آن وقت
 هیچ بر خیزد و بجای آورد آنچه که نوشته ام درین زمان اینهم بس است لا قول مرشد است که ضبط وقت
 بین العصر و المغرب از متعسر است حتی الوسع به نباه آن پرداد **نور ۲۲** ذکر الله چندین کن که دیگر
 ترا بخون دانند اگر چه افراط در جملا امور نفی ای خیر الامور و سطها خوب است مگر در ذکر الله زحمات و رجا نیست
 و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یلقوا لاجمخون این حدیث در کتاب معجم الطبرانی و البکیر و عمل الیوم و اللیل
 لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۲۳** زیاد عبادت مکن بلکه
 محیط اعمال است بلکه برویدن و ناییدن کسبه اصلا التفات مکن اگر روی طاعت ترا و زهد است
 اگر چه سلیقت نه بنیدر و است خالصا لکنی بهر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله
 خفیه بهتر از جهریه **نور ۲۴** مقامات لغزش و ذلت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض
 یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب
 برده حائل شود که طالب مطلوب را نه ببخیزد این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و
 مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود
 بسیار رو بکی آورد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

دراز گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طالب تسلی شود با و کار بی نما
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب و دشمنی پیدا آید و طلب نفس
 مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلک الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف
 سلب یا نیست و چون تدارک در میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر
 کند تا نوبت اخیر نیابد و نه خسر دنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا
 اللهم احفظنا **توضیح** - بر کشف حالات آئینده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بخلق عرض
 کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان این روی بر یک غنویت کل یوم موهومی شان
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از ملاحظه
 آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادیده منقلب شوی و کذاب قرار یابی و موجب لشخند
 که و موه شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب **توضیح**
 چند آن بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیر آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات
 انداخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود بخور
 و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی موخین این نقل را بعهد اقدس
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه وسلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس
 رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعضی رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند و بخوبی اسلام
 اعتراف آوردند **توضیح** - بدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر دعا و مست میسر نیاید تا اکثر
 اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که نیچگان وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** از سوره
 خاتمه خالف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجابت نماید خیال باشد همین مراد از دنیا است
 این هم قسمی از سوره خاتمه است در بصورت گنگ کار میرو پس چند کس از خیال سختی بنید لجه نجات یابد
 خاصان خدا انجمن سوئی خاتمه هم می آید سجد تو چه چیز نیستی که بنگار شسته اللهم احفظنا من كل اذى
 بجاه سيد الكونين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم و بجهت و ليك الغوث الاعظم آمين **تور** در شيطان
 انداز ذرات البليس لعین چون انسان بالغ میشود هر دوی آید و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان
 و عقائد ایمانی خدشه پدید میکند و خطره در دل می نگذرد که بر خدا می نایوده چگونه ایمان آوردی که او نیست
 جائز است که دو بار یا ده باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم وسیع از یکی چگونه اصلاح پذیرد
 و انبیا را نایوده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضیق دعوی کرده
 باشند و معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی همچین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن محس باشند
 و ملائکه نایوده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم ماموران و همچنین خطرات و وسوسه عقائد
 اسلامی اندازد و دیگرے در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند بجهت
 میگوید که نماز از انشد فلان رکن فراموش شد و وضو صحیح نشده مسح کرده یا قعدہ چه میکنی این کعبه است
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر مخدرات و در دل می آرد
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود و بعضی را معاذ الله با کاذب و زندقه نوبت میرسد
 اللهم احفظنا من شر ما یس الا انما باید که بر احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه خلاف آن کند
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی در و نه هادست این مردودان
 همچنان که بالهفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه بندگی الهی و در و خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و زور و آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و زور آمده نخبین
میگوید و مراد دفع آن سبب ندو خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصور دیده بروین خود مضبوط ماند و عبادت حجت
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و شغل و غیره است نه طریق او
منحصر باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بآن دست دهد
و قرائت همون ذکر و شغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اند مثلا اگر کسی را
این معنی از سطرالع کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالبه
ذکر و شغل است و اگر کسی را از صحبت صلیحا میسر آید همین صحبت مراد از ذکر و شغل
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر خفرفی التهلیل و التبیح بل
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذاکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نو ششم
بکزان ولی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فواء الحکمة فیہ قال مشایخنا
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للخلوات و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر و ان كان
وان کان عکسه فالحضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الحضر علی السواء فالحضر
ایضا و اوسل من السفر لان فی الحضر جمیة زائدة بمقابله السفر فلذا کان شیخی و مرشدی
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیہ سید یک لانی علم
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یعادونک ولبنا ندونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم الله لا شریکة
 قلیلة منهم هم من المواقین الباقون ان غیبتا دوک وان حضرت اذوک ولاتیرکونک
 تقیم چیلک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدین وجه که دل برین وقت میداری از خواب پاک
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بگذر که نقش شود کلمه استقرار
 یا بدو در ساعتی خطرات مذکوره باز داخل شود خوانند شد و تا شریک کلمه هم بر بارود و نقش
 پذیر بخواند شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بگذر که الهی نور شود
 بعد از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بگذر که مشغول
 و مراقبه موافق تسلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکلند و متوجه باطن خود شود تا آنکه
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعد چیز از او راد و وظایف لسانی معموله
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد
 الحمد سه بار ادا کند بعد به درگاه مطهر حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب
 باروح بنورگان هدیه کند بعد به بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و فرزدورس و نوکر بر وجهه جلال باشد متوجه شود چون نصف النهار برآید
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلاکت شب بیداری دور شود
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته طهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه درین لیس
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که هیچ عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبی اندو ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب
 رسد انگاه بر لطاالت و قات آن یوم تا سلف خورده حسرت تبارد و بگوید که تمام روز با غرر سپیدیچ
 طاعت و عبادت اندر جل جلاله نگردم و گریه کند بشیر طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آرد و نباشد
 و بریایر سندان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او امین که شش رکعت به نیت سلام است بعد
 انحراف خلاص نیت ارسال ثواب بار روح مرشدان طریقت خود بگذارد و از آن بعد خانه خود آید و
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعد اگر طالب علم است بمطالعه کتب
 توجه کند بعد عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان
 بخواب و دو بعد باز چون بیدار شود همین طور بجا آرد و دست این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضرور
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود از عمر نه سالگی تا ده سال کامل پابند این اوقات مانده است
نورس بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فنی بشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل
 حصن حصین و حسرت و دلائل الخیرات ضرور بجا آرد که در وقت عادت بزرگان مایود
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و درین تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیره هم در وقت
 یعنی بعد ظهر تمول بود عادی شود **نورس** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد بدینطور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد
 و السلام یازده بار بفرماید و آیته الکرسی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا الله بار و درود شریف
 مذکور نیز شفقت یا الله بار خواند و اب نهمه قرات نام بنام برداردان سلسله ابد کند و بعد سلاستی شد
 خود خواهد و اگر زنده بود و زنده نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و دعای خیر بگوید بوسیله هولا، الا لایا
 الکریم از و تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب معضم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنابر متوسلان اینجا ندان عالی
 میگویم که بروی عمل نمایند که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از اینها پنج گنج
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غریز یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی گنت من الظالمین یکصد
 و یازده بار اول و آخر درود شریف سه بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس
 نبی المومنین یازده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر چستک استغیث یکصد و یازده بار درود شریف
 سه بار بعد عصر حسنا الله و نعم الوکیل یکصد و یازده بار درود شریف سه بار بعد مغرب ربانی
 منی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یازده بار درود شریف سه بار بعد عشا و افوض امری
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یازده بار درود شریف سه بار **نور ۱۸** - سوم از آنها
 اورا و خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذکرا
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکثر و الورد و اندک التلثة البواتی (فلاول) فسهل یا طهی
 کل صعب بحرمه سید البرار سهل نامة و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی
 الله صمدی من عندک مدد می ده علیک معتمد می عشره اونا و علیا نامة و عثمشره اونا و اتمایه یا ابوالنیت

اتقنی و یا علی ادرکنی بمحمد و عمرته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبد القادر شیا الله
 اصد عشره نماطاد الثالث صلاة القادرية اللهم صل علی محمد بن الجود واکرم واکرم
 وسلم ثلثة و ایضا یوالب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد المصباح مع الصلاة الاوليستین
 مرة اللهم صل علی محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة و لحظة من الازل الی الابد واکرم
 نور ۱۹ - چهارم از آنها اشتغال خمسست و آن انیسست خمسست بعد خمس و کل ذلک فی نفس
 ما بها للسان خبره کلها احدى عشره مرت تعقب بهن السلام من دون تحلل کلام و تقدیم الدعاء
 النسب فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر تر رفع شطر الهیلة الشانی فی النفس المستنشق من القلب
 النیل فری الی ام المودری رافع اسکر و ترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس
 حافض اسکر و تقرب منها لک ضربا خفیا (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوما کذلک علی شطریه
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمة الی الاخره تسکینه من دون اظهار الضم
 (و بعد الوسطی) فجزو العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف و المعروف مع السکون المذكور
 (و بعد المغرب) کذلک لکن باظهار الفیمة و شبا عها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه
 موضع المنظر و اتقا علی الاول نور ۲۰ - بعد هر قرئیه بر هایت شجره چشتمه یازده یازده بار
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجز باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف با و از بلند بردارد و بدینا غبر و از نجای
 الا الله در دم زیرین فرود آورده با و از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بدینجود دعا خوانند اینهم
 سهول بزرگان باره بود و حال آنکه گم شد انا الله و انا الیه راجعون نور ۲۱ - بعد اشراف
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسستیم
 از لوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقیه
 و نشی و سه آیت حروف تهجی موهولات بخواند و چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و در و

غوثیه کلان دور و دستخاست بهم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین
چون طالب پیش آید و برآمدی است دعا کند اول بین که قابل بیعت است یا نه اگر غیر از این است
یافته شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که ای الا نکرده ام پس
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت آن خاندان نباشد از او عذر گرفته و پرسد که
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کون کون
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نزد
مرشد آید حضور از او مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تو از خاندان صابریه
هستی و مراد از آن خاندان اجازت نیست و از محمد و صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد نگاه او را مقیم داشتند بعد از آنکه روز فرمودند باین
آن طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید می کنیم که مرا از محمد و صاحب اجازت مثل این چنان
از خود خوشنیده ام و درین شک است که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا خاندان
باجمله چون بیعت گرفتن خواهد اقل حکم غسل فرماید بعد ده و گانه توبه او کند و هر رکعت بعد از حمد
تسبیح بار سوره اخلاص بخواند و بعد از آن ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انگه او تقدیر
باشد بحضور شیخ آورده بر قدم صدق استاده مانند شیخ بران شیرینی فاتحه بزرگان سلسله او
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه بگیرد بسم الله و کلمه طیب
و کلمه استغفار و یا الله از او بگویند من بعد توبه از معصیت بزرگانی که او داشته باشد بکبارند
باز بقراص و دو تنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی
بهر او دهد و تا بکند که خود خورد و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید گردن

نور ۲۳ - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی
 قید شیرینی و دو گانه و مصافحه نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه و تغفار و یا الله بگوید من بعد حسب تقدیرش که
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که اسجد اول است و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شتر^{لحمت}
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده تجدید بیعت مکرر خواهد شد که رجائز نیست
 اما اگر فردی در تفسیر باشد نگاه مضائقه ندارد چنانچه قدام و رین باره مخالفت شد بگوید که
 بلا ضرورت باشد بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شریک بیعت آنکه پیر
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با هر
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه ارتداد
 معنویت و این ارتداد بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت^{ست}
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف
 هوای خود باید باز شیخ خود رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل ششم

که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذله بین الی سبحین^{الطبیعی} و بحال
 لغو باشد من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (اجواب)
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید بیکری نیست یعنی اگر
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا یسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین^{ست}

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر و مرید اگر با هم یکی بنشینند مرید این باب تمام خود
 را و از نو پیر هم و قار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نکند و زیاده احتیاط هم
 رواند و در نه پیر در نظر مرید حقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی
 کشودی نشود ازین جا است که نصیحت مشهور در حق زن فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر
 خویش با وجود عدم موانع پسندانسته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن معمول خاندان
 قادریه نیست یازم المهر صرف الهیت بکلیقهها الی قلب المرید و با حره با سناد و رقبتهای
 رقبته مع غصص عینیه و التوجه الی القلب غمیلا ثم قلبه علی قلبه بحيث لا یخطر بهاله خطره ملتجیا
 الی الله بنشروع تمام حتی تکلیف نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید چنانچه با قلبه بقوه ادب اهل الی
 نفسه مستعد است و روح اکابر لطیف فی هذا التصرف حاله الا این فائده بدست خاص حضرت
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - سران خنیه
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برای شغل
 بر نرخ تصویری در کار است هم نه بیند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم یک از هم را هم خویش تصور نموده بر نرخ و دست ساز
 این است طریق سلامت و الله تعالی اعلم و در سبب حضرت شیخ خود عرض نمودم که مرا شغل
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمایند که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا قول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترغیب الجملة الا العطف من العطف
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنضرب به علیه باضر با خضیا و الثانی کتب

فی نوادک سیراع القبور انفس نورانیہ کالدائرة و تجعلها نصیب عینیک سکنات اہل اللہ

نور ۲۷ - بنابر استقامت قلب در راہ سلوک بعد از توفیق

یازده بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حتی ایاک نصیب و ایاک نستعین خاطر

از عنایت بنیات شیخ مابود کہ بوقت نصف النہار در حویلی سجادگی برای قیام الشریف

میداشتند آنوقت عرض نمودم کہ خیر بفرماتان از وظائف لسانی حسیج در شغل قلبی واقع

نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر ۴۶ سجده سجده یاد را و اہل ۴۶ سجده سجده این عمل تعلیم شدہ بود

نور ۲۸ - از اہل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الہی رفیق شود و شوق این راہ دانگیرد

اورا باید کہ در خاندان و سلسلہ خود داخل شدہ کہ بفضلہ تعالیٰ نور و نجات را مسلک صحیح

و درست است بنابر تعلیم خود عمل بر رسالہ معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند

و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیہ شریف حضرت جدی سیدنا

شاہ حمزہ نور اللہ مرقدہ در سالہ چہار النوع و عوارف ہندی وغیرہ از رسال صاحب البرکات

قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرت سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق حق

کہ درہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت

حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفاً ہم از و صایای فقیر تابل کاٹ و یاد دشت است

مہل و محفل نگزارند نور ۲۹ - اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز دہد در جہ اعلیٰ برساند بندہ را

باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حد خود پاسہ بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدح

بشناس دور خلق خود را باغ از و غایش ظاہر نکند بلکہ پنچان وارو کہ خلق اورا زلسل و

بستدل دانند آنگاہ بندہ بندہ خواہد شد و نہ ہمان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی

مناسب بنیال بنظر آمد تبسمی آرم در دیشہ براسے ملاقات در ویشہ دیگر شہر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام
 ای ظالم رعنا گفت مرا ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو اینست که حیوانی که لیسیت او حق تعالی
 از بار آزاد کرده است تو بر آن نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائیش نیست مطلق را **لور**
 شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گویدم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا
 خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و با خیال آنکه داند گمان رفتن بمباد آسمان باعث اضمحلت
 باشد بنوک خاصه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المصت است و انما
 سعی و ونیم ترکیب من شغلی الفجر و الظهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا افاد جردی و در شریعی ^{الشیخ} کشید
 آل الرسول الاحمدی نور الله مرقد و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر مع قطع الهاء
 و عن هذا مراد و ونیم هم من یفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیلو فری لیکون
 مطابقا لما فی الاشغال الخمسة اذ بل اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** روزی حفرة
 ما یفرودند که از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است
 مرا باید موخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه
 سدیوم به آب و دانه بکند و انکاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب هر سه
 محفوظند من خود کردم و نسخ و کیمیا را گد هشتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار
 ذکر هم نکردم نه والد با جرم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین
 ترکیب چه سبب بود که بعد از الحاح تمام و قلی تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علاقه
 نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش دیگر گاه متوجه آنکس باطن
 ماند و بطمع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انیقدر اخفا میکنند سالها سال
 در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیگذراشتند و پیران نیز مطلب خود

سیدید یعنی تکمیل طالب بر وجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه همچنین طالبان نه
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزید شاید که همین را سهل و حلوائی بے درد و گمان
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در
 عطای مثال خلافت تا خیر بسیار نمودندی تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدندی ندادندی حالا
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بسیار کند بغیر انتظار تکمیل باید ادو چرا که زمانه دیگر گون است
 عجب نیست که بیدل شدی دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت
 شجره امگیر عالش خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود
 را با شریعت آریسته دارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۳** بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در
 مکان سجاده گی اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه ششمیه برقی - دعا و کلمات
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزار است پنجسوره و نود و نه نام و
 سی و سه آیه و حرز و تهمی معه سوکلات و چهل اسم و حرز و غوثیه کلان و در دستها
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد
 ایشانیم اتباع بزرگان بیاید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج مشایخ سلاسل قادریه
 و حشمتیه و سه و رویه و نقشبندیه ابوالعلائی و دراریه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم بدین نموده
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند
لور ۳۴ - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیه و تزکیه و حصول
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر نسبت سالکی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر دخلوت مانندم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم راندن ششم و در آن
 در بار دهم بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجای آوردیم حرب البحر سورہ و فیه
 سورہ منزل استعمار اصحاب کعب آیه انکذا لطیف بعباده چهل اسم دعوت بطور جمعی
 مختصر معموله فاذا انی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آیه کریمه اسم انبوی
 الاجابة اسم یابیع العجائب اسم یاشیخ عبدالقادر شیعنا الله و عمل شجره زرع عمل
 و عا و حیدری و عمل یا متقلب القلوب اینهمه اسماء ادعیه سالها سال بار بار به ادای نظر
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و حانیات و تجلیات این اسمها چهار دهم و پانصد
 ترک کولات جلالی و جالی و مکرویات مانندم و صوم نافعه نکردم و دخلوت نکردم و بار و ح
 علوی بغلبه و استیلا حکومت حاصل کردم تا دوازده سال بر این سوال اوقات بسیار کردم
 و ما و رای ازین که مذکور شد بدو حرزیمانی - بشیخ - بر مبنی - واقعه قرشیه - بابت العظمه و عمل چهار
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بار متعلقه و سی و سه آیه سالها سال
 شد که هر وقت در دمی دارم حال بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای
 آن در دو کسبت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار
 خوانده ام در دو عمر عجب نیست از روی تخمینه از هزار ایجاد زنده باشند و فتوحات کثیره
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزان غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در
 عمل است گاهی نافه نشده است و ترکیب اینهمه در مجموع و خالف نوشته ام دیده عمل نمایند
 هر کسیکه اطمینان دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر
 نه سالگی تا بیست سالگی بدو که هر کلمه طیبه نفی و اثبات بطور چهار ضرب در دخلوت ششماه بکشد

فی یوم و شب صد بار ضرب که زائد از کنگه ضرب شده باشد بعل آوردیم و بر دقایق علوم و حقائق
آن مسلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات
مع جسم دم و بغیر جسم دم بجا آوردیم و مشتق برزخ شیخ و آورد بر دوز و بر دوشغال
خمس و شغل دو نیم سالها سال کردیم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت
و لاهوت ادا ساختیم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودیم تقصیری دهی جلای جمالی هر قسم کردیم
و جمعیت آنرا حاصل کردیم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بغایت پیران عظام فراغ
حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میمانیم **اللہ تعالیٰ** خاتمه بخیر کند سوا این فکری دیگر نیست لیکن
با وجود این همه دولت و نعمت هنوز بامندیان هم برابری نداریم این شامت اعمال من است
اللہ تعالیٰ مرا بنواز که بشوم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن
مرزبان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خاکم و بابتد التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار
و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند عالا منتظر
لطیفه غیبی میمانیم **اللہ تعالیٰ** با ایمان مراد دارد **لورده ۳** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی
باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل
مخاومی سینه است چهار زانو یا دوزانو نشسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت
که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی
از و منتقل شده بشکل فواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید
و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات
بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنابر دفع آنها دل را بشغل **اللہ تعالیٰ** شاغل دارد
پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق اللہ جل جلالہ و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس
 کما مر بیانہ و اگر آن نیست را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعدہ بدستور بقیہ ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیاء اللہ تعالیٰ و عمرہ وقت ادبین العصر و المغرب یا بعد از نماز
 صبح تا اشراق ورنہ ہر وقت کہ میسر آید بجای آرد نور **۱۱۱** شناخت تعذیب و تنجیم نیست
 و قبر نیست کہ بعد جلسہ معلومہ و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکہ گذشت زمانے خاموش نشیند
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و بشاشت و امثال ذلک در دل
 پیدا شود بداند کہ مرحوم و مغفور و تنجیم و عشرت شناسان و مسرورست و بیچ و بابے و عذابے
 و تکلیفے ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط و حقائق و مہول و **۱۱۲**
 و دشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بداند کہ در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا
 کیفیت است و آئینہ تفصیل تعذیب و تنجیم از کثرت ربط و شوق و رین قاعدہ معلوم خواهد شد انقدر
 کہ نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام
 برزخ کہ مقام مستقر حقیقی روح است و این عامہ اقطاب است کہ ایشان با ین مقام میسرند
 کا و **۱۱۳** نیست یا از عالم مثال چنانکہ ذکر شد کہ در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی
 تابش می آید و ارواح مشاہدہ کردہ معلوم میکنند اول بحر تبہ لحن است دوم از ان ہم فہ و ترجمہ کہ
 اوراک اولیٰ فرو کمالی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنید با کسے نگوید و بعد
 آن ظاہر است حاجت بیان ندارد مگر آنکہ میت از مبتدعین مشہودین باشد نگاه انظار باید کرد
 تا مردم از بدعت او پرہیز باشند **نور ۱۱۴** الوار یکہ در انکار و اشتغال پیدا آید
 بخیر صورت ظاہر میشود و تفصیلش آنست کہ نور دل مائل بہ زردی مثل قرست و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یک برکتی بین متصلا بود نور کاتب اعمال حسنه است
و برکتی چپ متصلا نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف راست بفاصله درجه دو درجه معلوم شود
نور روح در شد سالک است که نهامی اوست و خدا این سمت کتف چپ بفاصله درجه دو درجه نور
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطان را نیست که از ظهور او دشت و وحشت
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یک مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظایم شود نور
خفاست و نور یک بلاجهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرور دانسته پیدا شود
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا یابد که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند
مخصوص بسمتی از سمتهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یک اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید
مثل شعله و مثل برق لامع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و مضمون
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در مجاهد
تأدیه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را بجهت ضبط دار و تا
از بلیسها ابلیس لعین ربائی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت وجدی که پیدا میشود
تختلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کلی را گریه و گریه را خنده این اسکوت آنرا آه
و غیره و لک و معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد و معنی تو اجد آنکه این قسم
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساختن که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

نیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انجالت بر طالب تعظیم آن لازم است
 اندر آنکه در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که هر طالب تجلی میشود و تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر
 از وی بر سبیل تزیین است تا هم مضائق نیست و ادا در باب لغو و اگر انا اگر صلی است و شخصی
 تعظیم او نکرد و نسبت اینکس سلب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو
 و جدا صلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین غیر عمل
 باید دست **نور ۳۹** - البیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند
 جمله دریت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قدم و شتم و
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عفره میدبازان میان اگر کسی میگوید
 که فلان طالب علم را از سبق باز د شتم یا میان زن و شو آتش جنگ بدل افروخته ام این خبر شنیده
 می خیزد و او را بکنار سبک دور قرب خود جا میدهد و بشیاطین و دیگر میگوید که این چه کار بود که چنین غرت
 دادی ما را که مصد خشن گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان
 فائق تر از حدیچ کارهای شماست اکنون بیایید که بر شما ن این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته
 بر در عاکر رفت او را دریافت و گفت: بن جبریلیم الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت
 تو مقبول شده نزد ما بیای و بچهاره ساده لوح جابل ازین مژده باطل خوشنود شد و طبیب و در چشم بند
 کرده بغیر بل بول و دواز بر دوا سجا که شسته خود غائب شد بعد بر دور عالمی رسید و او را از دوا و سجا
 سخن بمیان آورد که در دوا فادات شما قبول بارگاه اقتدا اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و انجالت
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور بر حبه بدست گرفته بر دحل کرد و گفتای بچیانیدانی که بعد
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هرج نباشد جبریل آمده کسی را نبود و تو شیطانی مرا بکله بخواند

این گفتند و در لاهول بنفشد شیطان زیرت خود آفت دیده که معاند عالم متقابل جابل چگونه هست
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که
 که عدو ما هست دوم چون آتش شهوت سر بر کند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند و با چار کار اجرام
 کشند و اولی که محمول النسب پیدا یزد و تر که با استحقاق رسد و نزول رحمت که با اتفاق و اتلاف منوط است
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب فواید است که شما نمیدانید این حکایت بر آن
 آن آوردم که درین زمان وقوع این هزاره بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه
 بالکل منحرف اند و زن و شوهر سازندار ندانند و در نهاری که را باشد باشند و در نه خیرست برادران دینی را باید که
 خوشنودی خود را باز خردند تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند
نور ۴۰ - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشند
 و با ادب حاضر شود و ادب ندکانی بجا آرود یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در بحال حاضر
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا بکشد تا به مطلوب رسد **نور ۴۱** - فقیر را بدست را و اهل محرم
 شنبه ۱۲ جمادی بمقام کانپور شخصی را بمن توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمه الله علیه
 سید الشهدا خدمت شد بهیشتی بر داری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن
 تا افاقه پیش نظر آورده او را تسکین میداد و بزرگ دیگر سیدی علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین
 باب توجه میداشت و محبت مصروف میکرد و بوجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین
 وقت بود و بهر حضرت شیخ جمال اولیا قدس سره الله تعالی بجنه الفردوس جای دهاد چونکه بر او لیا
 اخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که عمویشون بخلاف انبیاء
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار حجرات لازم است بخمال این مسئله نقل قصه اش بحیات او مناسب
 نبود حال که ازین جهان حلت کرد و با حق ماندند با بخرض افاده دیگران از چگونگی این مقام پیروی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله تم و سیر فی الله شروع شد شروع کیفیت اختتام این مقام پس بدیدم که چگونه
 بشما را چه معلوم شد و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتم به تشبیهات گفت هیچ تشبیه ای مطابق نیست
 گفتم هر قدر که شود گفت حالا حال اسوی نزد چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از دهن در آید
 شد که متوجهش طرح خیال و خزانۀ حافظ هم منتقلش نمایند و خبر خود را بگویند یا دنی آید بین بجم جمله موجود است
 معه وجود خود را شعور هم بدر گرفته است و هر سو و هر جانب یک سویت محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی
 و مستهلک است حتی که در لوح و ماغم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری
 صرف از نظر غائب شود و در دهن باقی آنجا و در نظر در دهن چیزی نیست صرف ذات خود چون در بیداری
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه اگر سوره را بطاعتش
 را باب و عاشق را معشوق نسبتی و تعلقی شد دید میاشد که بغیر او نمی پرد از و همچنان کیفیت من پیدا
 باین سبب گاهی که یو گاهی خنده می آید و عجب از سستی و جهلانی است که دل من دانند و هر لحظه و هر آن
 رو به ترقی می نهد چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد یا آب بد نور نوشیده
 نباشد حالت آنوقت در دهن باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواب بود و سو آب
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسوائی را و فتنه بلا که حاصل میسرید
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواب بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خوشیستن را فضا سازم بهر حال دیوانه و اکیفیت دارم زیاد ازین
 حال کیفیت و جهلانی چه گویم قالی نیست که بقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل
 محرم است که بگری بود و آگاهی او اکل محرم است که نصیب شدن به عتاق آخر در سیر فی الله میاند
 به محرم محرم است که بعد از علم قدس شرافت الله تعالی بیا مزد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ
 و نیکبخت بود و با نصیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره بیا میان آوردی و تلاش

بعد حلقش مجله انهار کردم اگر زنده بودی اینقدر غم نگفتی که اخفا ضرورت در نه بر باد میرود
 و آنه چون اندر زمین پنهان شود به لائق سرسبزیستان شود **نور ۴۲** - خوب یاد دارم که در اول
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دار و شود بجز من یکسوی بگو تا زایل نشود و در
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماند از صبح تا ظهر انیمالت یا عرض
 نمودم فرمودند خوب است این را ایمان میگویند و زری و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالا یاد
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود اهانست یکسوی بگو تا باز نیاید همچنان شد
 که باز آن دوسه گاهی نیاید جمله توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت
نور ۴۳ - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک نگذارد و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه توبه و تصویح است **۳** - عدم محبت بدست
 شیخی کامل و کل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه به اختیار سالک است یعنی مرید
 شدن **۴** - عقبه والدین اند که شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه چیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شود متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد
ع پرانگنده روزی پراگنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حمله دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان فانی و مستغرق باشد که
 از چیزهای جزئی نذراند و علاج این عقبه آنست که از حصول مرتبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیمار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی دهد که دست با کار و دل
 یار دار یعنی اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری اینان متوجه نشود. **عقبة شهرت** که غلبه آن
 در جوانی چنان میشود که طرف دیگر رجوع دست ننمید و علاج این عقبة آنست که اگر تو اندک خلج کن و در نه
 کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. **عقبة مجاهدت** بقاعده که بخود رانی و خود پسندی مجاهدت
 اد اهل در و آخر و او آخر و او اهل و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت
 هیچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید مبر آن عمل کند و برای خود گامی
 نزنند چرا که شیخ بنافض طبیعت مریدان باشند هرگز هرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. **۹** -
 عقبة رجوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات
 او را پریشان میکنند و این دو صحبت آنها افتاده بر باد و خراب میشود و علاج این عقبة آنست که تصور کند
 که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نمیکرد اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت هیچ نیست
 باید که عبادت و طاعت بجهت تبلیغ نمایم و برگردان ایشان ننگرم. **۱۰** - عقبة عجب بپرداز و نخوت که از عبادت
 برخیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول بودم یا قطره آب لبه ناپاک بگشاید چه بودم که
 عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشد پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و هرگز
 مغروریت بجای آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. **۱۱** - عقبة کشف و کرامت
 که چون سلاک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این
 بیچاره و اندک کامل شد و آئینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست
 نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است
 که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شود
 و بیشتر روم و همچو طفلان درین تماشا باز نرود ایستم. **۱۲** - عقبة بلبیس لعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در طرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند
 و از ادراج قربت بخصیض بعدی اندازد و العیا و یا بشد تعالی علاج این عقبه خیز نیست که از این عظام غم
 ابد و خوار و بول و قوت خدایتعالی حل نشاند نیا هر دو **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن
 احوالیکه صوفیه را باشد پیدا نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر
 آید گشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد
 مراقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است
نور ۴۵ - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بخضو قلب است اگر هر دو و بخضو قلب
 ادا شیخ حاجت کدامی ذکر و شغل نماید صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که در نتیجه **نور ۴۶** - عسلم ان فی جسم مقامات کلها محل تقربا
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السمرات موقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم
 فی الجانب الایسری تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدایغ
 و ثالثها النیلوفری و هی السره فاکثر ما یدعی الذکر من السره و یخرج بالمدایغ ثم ینزل الی القلب یعنی
 یضرب به علیه فیتقع الکشف حقائق الاشیاء من الملک الملکوت و الجبروت و اللامهوت و هذا هو
 عین الفیض **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بلیستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک از ادب
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیث باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئیه
 را باشد همه فلاقی از ان بنده شود و له المولی فله الکل **۴۹** - هر کلامی که کند یا ادب کند کلامی بی ادبی
 بر زبان نیارد که ایمان همین اولست با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت

الهی با تحقیق گیر و یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب لوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم
 ماند و با سر اران بصورتی که علم بگذرد **۳۷** چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندار و تاسیج کاری و سخن
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت ندهند و بلکه شیخ را که به تو
 عنایت خدا و نائب هفوات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ بزرگتر
 مخالفت خدا و رسول است بوجوه و نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و انجیا ر خیر کلام است **۳۸**
 نبوی را اصولت الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر به خود
 لازم گیر و در بجای آوردنش جهد تبلیغ نماید که درجه مجبونی همه سبک این سلسله آخیمه است **۳۹**
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و ارثان بنی
 و نسبت به تعظیم و احترام آنها کوشد و زنها را به بیچ وجه و به بیچ حالت به تقصیر درین معنی از خود
 راضی نباشد **۴۰** شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار
 پنج بفهم ناقص خود نیاید و در سلک تشابهات مسلک دارد **۴۱** مستر شد باید که اختیار خود
 بجز مرشدی سپرد و پیش او کمالیت فی الیه مال باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان باین طبیعت
 مستر شدن میباشند که اخلاص خطرات و مساوس انفعال و اسهال و اخراج در دست تدبیر
 ایشانست ایشان را دیدار شد فوق دیدیم بجان و دل بالیقین دانند **۴۲** هر چند خوش باطن
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از و هم و فهم باشند سر بر زند حد مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از دل
از سنگ شک پندارد و ان غیر تبکمال انسانی است بجز امداد الهی حاصل نتوان کرد و تغییر باصلی التدریجاً
علیه و علم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنیا مناجات فرمودی
اللهم اجنی مسکینا و امثنی مسکینا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که مجزای مرتبه چه
قدر بلند است باجماع در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و بیچگاه مدحی و عجب پند باید کرد
از انوای نفس باشد با قنوت دل و روح ۱۱ - بطاسر با خلق باشد و باطن از ایشان گزینان و
با حق نگران ۱۲ - خلوت از خلق و عزلت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد
از بیطویر اس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء
بالاتر و سزاوار ۱۳ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار
سندرج است بزرگان سلف قدست اسرار هم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن
و قوت روح بکمال ملأنگ رسیده اصلاً احتیاج اکل و سرب نمیداشتند تا خرام از بهر پاس سفت و
و اظهار عجز عبودیت قدری قلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل در قسم پذیرفته
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد
باحسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد را عقیده و صدق را حائز یک
مجلس بر طرف کند نور ۱۴ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمیع
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال
مرشدند و اختیار مرشد است و خود را در همه اطوار یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فوئماً
(۲ - فناى فی الرسول) مضمون سابق را از حضرة پیغمبر منبر دارد اصلاً وجود خود را بوجهم و کما

بیان فضا از فضاے اول حاصل شود زیرا که او در شیخ فانی شریف شیخ در خواست پاک
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم فانی است پس فضا فی الرسول به آسانی میسر آید
 (۱) فضا فی - فی الله و این فضا چون انتها یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فضا بدین
 راه حاصل شد فرمود چهل سال هست که من بخدا کلام میگویم و خلق پندارد که با ما تسکیم است
 و همین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فضا سالک موصوفان است بشود
 که شرک وجود نیز باقی نمی ماند **قوله** = قلوب العارفین فی حکم المسابک کما قال مولانا
 الروحی **س** اهلان تعظیم مسجد میکنند در جفاے اهل دل جد میکنند مسجد
 کاند و درون اولیاست مسجد گاه این است گاه آنجا هم حدیث **قوله** از
 عادات شیخ ابو دُرَیضی الله تعالی عنه که شب جمعه و یوم جمعه سوره کهف بیکان بار
 قرة میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد عشاء قبل از آنکه از هم
 فرماید سبجات استر یعنی سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن و اعلی بضم سوره الم
 سجده و سوره ملک و نبی استر ایمل و زهر میخوانند و اکثر اوقات سوره نازل شدیم یوم
 الله شبیه حصین مندرج اند قرة میگردند خصوص سبحان الله و سجده بسیار میخوانند
 و صبح جمعه در رکعت اولی سوره الم السجده و در ثانیه میخوانند و اکثر اوقات در اولین
 رکعت و تر بعد فاتحه سوره اعلی و در ثانیه سوره کافرون و در ثالثه سوره اخلاص میخوانند
 و بعد و تر در رکعت ثانی ادا میفرمودند در رکعت اول سوره اذ از زلزلة الارض و در
 ثانیه کافرون و بوقت خفتن شب سوره فاتحه و سوره اخلاص خواندن معمول بود
 که خوانده بر خود دم فرموده بخواب مشغول می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکه وقت مسجد
 بیدار می شدند **قوله** ۵۲ - در زمان **سنة** بجا هر یک از اول شب میفرمودند که بیدار

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب
 حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان
 دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجاده آورند و بر بند طریقت حکم جلوس بصورت مریح
 فرمودند چنانچہ حب الحکم شستم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ
 بطور نذر پیشکش نمودہ فرمودند کہ مبارکباد دران زمان رخسارین فعل بسبب صغیر سنی خود نفی ہم
 روپیہ را و کر بند نہادہ برائے استرحت در دالان کلان آدم و بحیث مادر رضاعی خویش
 خسیدیم صبح چون برخاستم روپیہ را بنیا تم بجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی شب
 حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بمکان سجاده نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتند
 جدہ خود کردم جناب عالیہ بر ما در رضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شد بت
 نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مر و بسبت سال یازمدا زان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند
 کہ اگر نزد من مردمان متوسلان مانند ان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید
 کرد بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از
 گم شدن نذرند کو چنان بطور پیوست کہ مال و نیابست آید زود برو باقی ماند و گاہی
 نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال اقتدا لکم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

لمعہ خاصہ در مسائل فقہیہ

تو را اول بر خبر واحد یقین ندار اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد
 و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین
 و امست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطین است
 حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که حضور حکم بن عاص از درگاه سر عالم
 صلی الله تعالی وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آمدن مدینه عطا شود و صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون در خلافت با میر المؤمنین عمر فاروق اعظم
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بخیاب روق عرض داد و در همان جواب یافتند چو
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آمدن شهر دادند که او نشان را بوجه آنکه خود از
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود
 نبود فافهم العاقل تلافیه المشارة **فوق** ۱۲۰ فاسق سخن را ابتدا بسلام کمین و با او نشین سخن
 گوی و قربت جوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین جیفه
 روزانه در و تر و خلع و ترک من یفجرک میخوانی و عمل میکنی یا سر روز پیش مالک خود دروغ گفتن
 راهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و رنه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود هیچ همین تفاوت ره اگر بجا است تا بکجا اما کار بقدرت اگر قدرت
 ترک نیسیانی بصیحت پیش آور چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم متد و نیست از دل
 ترک ایشان کن و صلح ساز که او دن مراتب ایمان است **فوق** ۱۲۱ وقت وضو دهن و بینی
 را خوب صاف و پاک و بچکانه سواک کنده که چرک و بوی بد و گرد و که خود منست است که ملائکه دلایل
 باو من پاکیزه انس گیرند و رنه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منضرت **فوق** ۱۲۲
 بخانه کسی داخل نشو تا آنکه او لا سلام بر اهل آن گوئی و او آن جوابی و اگر خانه خود هم باشد در آن
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا منی الحمله مطلع شوند از تقدیر هم کافیت رین حکم حکمتها
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و

بفلس است یا همچنان یحیای و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریف آمده است یا ایها الذی
 آمنوا لاتدخلوا بیوتنا غیر موقرکم حتی تستانسوا و لتسلوا علی الیهاذ لکم خیر لکم تذکرون **نور ۵** -
 اولین استاد و پیر را بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مزوج خود را در هم بلاد
 مزوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا دانند و در همچو امور از اتباع رهم و عرف توان
 گزشت **نور ۶** - مزاج فضول و پیوده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاجیکه در آن کذب و بهتان
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمت ما مزاج مباح که از جمله خدو است شرعی پاک نشود و باشد اگرگاه
 آگاه به تطیب خاطر دوست و نشاء طبع خویش کند مضائقه ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و
 بر **نور ۷** - بدان که خنده قسم است تبسم شحک - قهقهه تبسم آنگونه دیگری آواز نشود و نه خود
 حرف حرکتی خفیف بلهراسد و تولید که از هم بکشایند و ندان پدید شوند و شحک آنگاه آواز او همچو شحک
 بشنود و دیگری قهقهه آوازش چنانفس صاحب قهقهه و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جابهم
 پس تبسم جانز و سنون است و قهقهه گروه و غفلت و کثرت شحک ل میبازد چنانکه در حدیث است
 کثرات الشحک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوم جزا نماند از غیر
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدان که سجده و قسم است یکی سجده عبادت و قسم
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران اولاد
 و والد و یوسف علیه الصلوٰه و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم
 بود حال اینهم در شریعت عزای محمدی صلی الله تعالی علیه و لم حرام شد است اما کفر نیست که کفر هیچ
 شریعت مباحه توان شد همچنین طواف چیزی سوای بیت الله شریف حرام است مگر آنکه بغیر یا در حالت
 بی هویتی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از
 و آنگاه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد بوجه عدم اختیار و اغذبا باشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خارج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف یک کعبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوبت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر
 و از اثر قرآن فاستموا له و اذعنوا لعلکم تفلحون واقف نباشند یا غافل شوند یا یادیده و دانسته
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیا و دوی محو و مستغرق شوند در هیئت سامع و تالی هر دو گنہگار
 شوند با بعضی تعلیم تعلم قرآن و حفظ آن هر صبیان را در کتب بهتر خواندن مضائق نیست و تلاوت هم
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و دور از شستگاه - اولنگ لاف نام عمل هم افضل باشد نه
 تلاوت با اوست تمام بجای آورد نور ۱ - مارج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و
 ایشان نمایند چنانکه عادت جاهلیه بیابک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تعظیمی بارتیغالی مثل سبحان الله
 و غیر هم هم میگویند که بجز کفر میرسد و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمایند که قریب
 بکفر میرسد باید که ازین حرکت شیع تو به کنند که حرام است جاها معاذ الله بیک کفر دارد بلکه بجز انجین
 نابخاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این اوون مراتب است و رنه و زمره ایشان شمار
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را میپوش و با نسب دیگر خود را نشو
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشین که شیطان دشمن در پی آزار
 سب و اتراء و تمسک ندارد و قریب گناه کبیره گرداند و روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در
 حق من و عاگنید که خداوند قهاسی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد و موسی علیه السلام
 متوجه بارتیغائی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگوئید که حال قهر آدم علیه السلام را
 سجد کند چون این حکم بارتیغائی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جایی خویش را بگرد گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد
 گره شمار برین حق ثابت شد کوسن از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا همه امر میگویم ازین
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات هر ایاد و اندکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم
 در خلوت باشند و دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند
 و اقربای دهم که بمقرر شده و در فرار می آزند و بوقت غضب عقل را از اهل میگویم بدور از
 پس از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسبه باشد که درین حال بر زنایا هم یا نزدیک
 بدان نکند نور هم ا - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع
 شریف برین قول وعید سخت تر آمده است کتوله صلی الله تعالی علیه وسلم الا باء به هدیما
 همچنان لعن مسلم نیز باشد که با سرست الحیا ذی الله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن
 خود عدل کن ورنه بیش از یک زن دیگر خواه که حکم نفس چنین است نور ۱۶ -
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلاء کفر خواهی شد که هر چه حرامش
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن
 گناه و حلال دانسته کردن و بالا گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر
 و بت پرستی هم پیلود متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور
 خنفا و تهد نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنجم

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوششی ولی ایشان خواه با جازت او سزید
 هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود
 تبهوش اند در نیفورت گناه خمر نوششی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف
 پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعیلمی اکثر چنین میشود
 می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند با نفع نباید
 شد بلکه خود و البیان از خوردان خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود
 طبلان را مانع نمیسوند بلکه بر رغبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست
 پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناهگار
 نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهگار نخواهید شد **قور ۲۰** -
 پرورش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان **قور ۲۱** -
 شریعت مظهره زن را که سرتا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فسر بود
 و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست که خانه نشین و بالکلیه
 از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکه جزو اثره رخ و هر دو کف دست همه بدن را بجامه
 کثیف پوشد که سرمه از بدن عورت ظاهر نباشد نه بلبه پرده و نه از زیر جامه
 تنگ و باریک اول که حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سدیدم و علیہم الصلوٰۃ و التعمیۃ
 فرض بود و بر سایر زنان مومنان مستحب و دیگر که ستر است بر همه مومنان حرام فرض است
 حال علمای شریعت که حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب بر حلقه
 حرام لازم گرفته اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ماکه خانه را بر
 زنان زندان و بی حجاب بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیده که در لباس و ستر نهاده اند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عجم و عجمه و خال خاله
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بجا ب
 بلکه بستر محض می آیند چنانکه تنگ و باریک بر و دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه
 محض میباشند و پشت اگر برهنه ندارند تا باریکی جامه اوری برده نمی نمایند و انا الیه راجعون حقا که
 زنان حجامان و حاسکان ازین لباس شرفا در تنگ تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آئیند و از بازار راه
 آتا جامه آنها کثیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب تر و چپ مستور و محجوب است و عجلاله آنها چنان
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر و دارند و ساق نمایند
 چندان تنگ که باین ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زنهار هم نامان است
 آنکه اهل بیت و عرو و قارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنکه بیرون آئیند برقع و دستار
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر نباشد فایده هر این و علی الله ابرین نساء الله
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۳ - زن را باید که اواز هم به اجنبی نشنود آنکه عورت را مهوت و عروت
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال
 آنکه نابینا است بی تکلف آیند گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کور است و مرد را دیدن ندان اجنبیه
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی هذا القیاس حکم آنرا نیست
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین اواز را از اجنبی نگاهد اشتتن باید اگر مرد و نابینا
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا شکم نشود نور ۲۴ - زن سله
 را از کتابیه و بوسیه و مشر که هم مثل مردان برده کردن حکم است چنانکه در درختار
 و غیره کتب فقهیه هم است همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه برده باید کرد و از آنکه فحش و شرک فحش

که بصحبت بداینها پیدا میشود و این ماند و از مرد و قطع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و استر عورت زن از زن همان قدر فرض است که استر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر زیاد و درست و نمودن سینه و پستان با و صنف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زن آن هند را که در اخفای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتندی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سببی مستحسن است و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گردانند باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدۀ العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صهری چون خسرو و مادا پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و از دو محرم باقی یعنی رضاعی و صهری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر حیز و لیشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند و هزار زنهار که زن بیش ایشان بپرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۳۴** زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدریشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است بی مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد و پدر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۳۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا افصحی بروز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیابی باز اگر کسی بعجلت تمام این کار را بجا آورد و خود مانع شرعی نیست **فقره ۳۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تیشلات اشعار توین کسیر شان ملائکه و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حسن و یوسف در تعریف
حکمت کسیر شان لقمان علیهما السلام و در وصف ذوالفقار بریدی پرچم بل علیه السلام و در تعریف طیب
توین شان عیسی علیه السلام بخوان در اشعار تعقیه بخاطر باید داشت که نعت بر مرتبه حمد رسیده یعنی آنقدر
که شخص بخالق عز و جل باشد بمخلوق ثابت کند همچو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک منافی
اصحاب الهیت و اولیا بمضامین نعت انبیا پہلو نزنند و درج بادشاہان و دیگر امرار دنیا بمناب صحابه
و الهیت ہمسر نشود و در تعریف مکان و باغ امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و امکنہ جنت راہ دنیا
و علی هذا القیاس همچنین اشعاریکہ ضمن آنہا فحش و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر
بہینہ حکم سماع و اردو چنانکہ الهیت در سماع شرط است همچنین در اشعار پس اگر از شعر گوئی و شعر خوانی قوت
شہوانی جوش زند و حتی چنین کس ممنوع باشد و اشعار کثرت مناقب ولیا و توین و تذلیل و سجود کفار جا
و مباح و سنجیدہ باشد خود بخین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر مہربان حسان بن ثابت
رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دہدہ و سجود کفار گویند **روز ششم** بزرگ کسی سوگ و دشتن و زینت
گزشتن بیش از سه روز جائز نیست مگر شوہر کہ زن از مکت کہ چارہا دہ روز لبوگ و نشیند و تا انقضای
این مدت زینت نگزیند پس تا تم داری حضرت امام علی جده و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ
بر سال سیم چہال ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً
شاد می سیکند خود ممنوع باشد کہ بدعت شیخیر و فضیلت البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہل مال ثواب
بروح پر قوت حضرت امام علی جده و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب در شرع مرغوبست و حالات
ایشان از احادیث صحیح شنیدہ است ایشاں تا سبب خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جزیع و
فزع و نوحہ تکلف و تصنع کنند و سینہ نشیند و رخ خراشد و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام
ترک ہند و زمان چور پیا شکند و سیاہ و کبود و سہر نیند و ہمہ حرام و بدعت و ممنوع است آری

اگر یادمصائب آنای مجر و گریه بے تکلف دست هر موجب حمت و برکات است **نور** هر چه فایده
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال
 و اولاد و انجاء مرام و حصول مراد جان و مندوب کاری خوب است که به تجربه بزرگان آمده و بالغی مؤلف
 شریعه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل قصص سرور و آیات کاذبه و منوعه
 خالی باشد همین برود و در دو کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات بنیفه حضور پر نور غوث
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت در زندان چنین مجلس یازدهم عین ایمان با قادیان
 او تعالی قادر بیان را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۲۹** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند
 خصوصاً بامه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱
 بشرط خلوا منهنیات شرعیه موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق
 دهد که باین راه میگردانند تا زند و جان و مال در محبت محبوبی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند
 قیام وقت و ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است در دلتان را یکبار علامت
 شقاوت و قسارت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند
نور ۳۰ - بر میت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که باواز بلند گریه کنند سینه زند و مگو کنند
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و الطوار میت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد هند دیده شد که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم
 میراثی باشد آتش را حرام می نشیند و عقب آن جمله قریبایان میت جمع شده صف به صف مثل مقتدی یا
 نماز می نشینند و ناسخه باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زند و سینه کوبی
 میکند و عقب آن صف قریبایان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز ناسخه و صف
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم باتباع امام همان بهمین طو ر یکپاس یابد و پاس بجای آرد تا چهل گم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود باعث ملعونه زمانه کفر و
 جاویدت است و الله تعالی ما را و جمیع متبعان ما را از این تبه که نجات دهد و قتی که رسول مقبول صلی الله
 تعالی علیه و سلم را خیر شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه رسید و مسجد بزرگی تعزیت شایسته
 نشستند که آثار حزین و ملالی از چهره اقدس نمایان بود و عورات خانه جعفر طیار رضی الله تعالی عنه
 با و از بلند گریه می کردند کسی آمده بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند که ایشانرا بازدار و
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد که زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن بگو با آمد که و الله یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زنان بر آنچه می شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید که حضور
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آن حالت لعنت فرموده است و وحید دیگر درین باب آمده که
 در کتاب احادیث مفصلة مذکور است **نور الهدی** نکاح عورات بیوه که سنت نبی است صلی الله تعالی
 علیه و سلم قضیه اگر کند و زنان را با وصف حاجت بیوه داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین هند است
 آنکه بگوید در حدیث من تشبه بقوم فهو منهم خود را داخل کرد سنت ازین پر حذر باشند
نور الهدی ما بهند علان دیدیم بهمان قراعت کنند چه که صحبت بداینان سرسریان است و
 آئینه در اولاد اثر خواهد کرد چنانچه بارها بتجربه آمده و علاوه ازین در بسیار صورتها و صحبت
 بهم سقیم و نزل میماند و جامه قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و یاهیه که بعد
 گفتند رسید به باشند و پیچری و غیره بلکه با شیعه محض تفضیل هم مناکحت ولی نیست که تفضیل
 در رخصت است در کفر و العیاذ بالله تعالی اگر برین نصیحت کار بند نشوند هم بدینا و بالمشیت
 و هم به یوم جزا مور و عتاب تها و در محاسبه سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور الهدی** شب
 و یوم عاشوره عرس جناب سید الشهدا بقاعده مشایخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشوره عرس
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلام در و دنیا برایصال ثواب بار و احوال شهادت

و اخذ فیضان از روح پر قیوح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی
 قنبله را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند
 که قلم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که
 به برکت آن عروج باطن زیاده میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشند صبح عاشوره هر قدر
 که میسر یزید فقر او مساکن نیست ثواب بخورند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال
 ترقی در قلب می یابند نه آنکه در آن شب بابرکت بدعات شنیع کنند و در دست نیل و ضمه سرف کرده و
 مخالافات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ
 و التسلیم را نیز دارد از نظا هرست که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کرم حضرت امام صلی الله علیه و آله
 علیه السلام و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه معنی دارد تمام شب بجای
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فرامی نمودن و افقت و نوحه کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پدیدست که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الارباب نیز می آید
 امام عالی مقام اهدش العیاذ بالله تعالی تو را هم امامت جن انسان اجازت نیست بسبب آنکه درو
 سگلف اندگر ادنی نیست زیرا که اشراف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس ادر فرقی است
 چه اگر مکلف نیست یعنی نماز بر کفر فرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبوه آنکه خبر
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وسلم را امامت نمود خود یا نیمنی حضرت عیسیٰ بن مریم را از درو
 جبریل نیز فرض نمود و این همانی لفظی و در اختلاف و الله تعالی علم قورده اعطی الله من امر و احسن
 و در امور غیر مشروطه و غیر مطلق مثلا بدگوید که خبر خوش نماز خوان درین حکم ملاعت و نیست تا کمال آت است که بخت خوش
 ندر بلکه بطائف الخلیل از آن تاجی و باز دارد مثلا اگر بدگوید که فردا در روزی انجم ایجا آرد زیرا که روزه نفل
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدر تا خیر آید با کف نیست

با کسیت و علی هذا القیاس **قوله** جانوران موزی را بکشت قبل از آنکه ایدار سازند
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و یکک و پیش و غیره را همچنان حیوانات فاسق
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است
 انجیلین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که نه ممنوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران
 رمنه الی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار ممنوع همچنین این قسم جانوران رمنه
 الهی مگر آنکه این هم مفسر تے رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت
 بهر نوع که ممکن باشد **قوله** تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً
 حرام است اما نزد خود یا در خانه و شش بچند مظهر حرام باشد بیکه آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات
 او باشد یعنی چیز که از اعضائی کم نکرده باشد که کمی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که باینقدر جسم حیات معقول نیست بخلاف آنکه
 تا زانو باشد که پایی بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده است
 یعنی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر سرت
 در غرش پا انداز و جامی نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهادن آن تصویر نیز ممنوع
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر
 ذی روح بشرط معلومه پیش رویا بالای سر یا چپ درست یا بر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو او منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان در مکان اگر بضرورت حفاظت
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجر و مانع دخول ملک رحمت است باز چون بهر حاجات بزرگو
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش
 کند و حفاظت طهارت دشوار شود **لور ۸** - مسافر در خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و جی در خانه خود میمانند
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم
 نه مال جی و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزر
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشایه آنست که شخصی در حیات
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افرم شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی پیش نیست نقل سفر مسافر پس **لور ۹**
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه که مخصوص به انبیا است علیهم السلام
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا و میل
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بعهده باشد ممنوع زیرا که در کتب تاخر
 خیر است که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه مواخر و اشین تا آنکه
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند
 بهتر است تا خرنیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهدای احد را هم بدو من
 دفن کرد و بعد نیمه طیبه باوصف نزدیکی نبرد رسید نا عجمه الرحمان بن ابی بکر الصدیق رضی الله
 تعالی عنهما بموضع جفشی که نزدیک مکه سقوطه واقع است رحلت فرمودند مردمان بخش مبارک

اور انجیل فصیلت بکه نظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردی مگر چنانکه وقت
 شما واقع شد پس رواج شنیدی که اکثر جہلاء زمانہ از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بہر کربلا
 سحلی یا غرض دیگر لغش در تابوت نہادہ بر اسے در تسمین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده
 بہ فلان جا برند حصن نمی پیورده و خلاف شریعت مطہرہ است در نقل لغش پیش از دفن سخی آنچنان
 بود کہ شنیدی بعد دفن حرکت چگونه جائز و مباح خواہد شد این نبود با اتفاق ممنوع است و سپردن زمین
 امر لایق و بدعت سیمہ شنیدہ نور ۴۷۔ در بعض مواقع ضرورۃ شریعت مطہرہ برای آوردن
 لغش از قبر بعد دفن رخصت دادہ است از انجملہ آنکہ میت در زمین مدفوعہ دفن شد یا کہ زمین البقیع
 گرفت و بر البقلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در ہر چو مقامات لغش بر آوردن
 و بجای دیگر دفن کردن مضائقہ ندارد و نہ سخت ممنوع است و اگر مالی از دفن کنندگان بگو
 افتاد و بعد دفن یاد آورد و ابا شد کہ باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر چه قبر مکمل شدہ باشد و اگر
 میت بغلط رو بغیر قبلہ یا بر پہلو سے چپ مدفون شدہ است تا خاک ریختہ اند تخمہ یا باز کردہ مراعات سنت
 باید نمود و بعد او کشادن ممنوع نور ۴۸۔ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسی وصیت کند
 کہ چون بمیرم قبرم بہ فلان جا باید کرد بہتر آنست کہ بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر
 خلاف خواہد شد مضائقہ نیست زیرا کہ واجب العمل نبود کہ خواہ مطابقی آن کردہ شود چرا کہ وقت وصیت
 محل موت بہم بود کہ میدانست کہ قبر یا خواہد شد پس وصیت واجب العمل باشد نور ۴۹۔ سنت
 آنست کہ قبر خام دارند و بشکل کوہان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر
 قد آدم و میت را بر پشت نخواستہ بکند بلکہ بر پہلو سے راست خواہد باند و پس پشت او پشتہ از خاک
 ہمیا کنند تا ہمہ شق خود متوجہ قبلہ باشد این سنت است کہ ہندیان یکسر ترک کردہ اند الا من شئت اللہ

عین رسویت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان نخسته اینچنین نباید و افضل و سنون ریختن
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت نخسته
 کرده است همچنان و هست شیخ بابا و رضی الله تعالی عنه الامردمان بمصلحت وقت و راجع بهمین
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت آنچو قبر حرام نور ۳۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت
 جدی و مرشدی قدس سره السردی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه مخوف
 و مفریه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو حصا رضی الله تعالی عنه عرض
 داشتیم که در مدتی استادی مکرری مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز در
 شهادت حضرت حنین علی جدیها الکرم و علیها الصلو و السلام میفرماید و روز جمعه از صبح تا وقت شهادت
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه دیگر اینچنین اهتمام و عطف و غیره که در دیگر ماهها
 چنین مجالس شعار و افشاست و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و ایضا حق است آیند
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در میدان و مرقع
 از مسلمانند کس سنی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه نیست
 پس اهتمام این و عطف درین و یارچندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرر نیست آنان معذورند
 فقط انقیاد و تحقیر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از آن تاریخ
 که این مسئله بمصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خود هم از اهتمام اینچنین کار درین ماه احتیاط کردم چو که
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی
 توفیق عمل دهد و هم شهو است که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریر جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانه ساخته بود از خانه ملک بارگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند آنوقت بشد
غضب برایش مظهریش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر رافضی را خواهی گویشا و بیز
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه لقوم فهم منهم فهمون این حد
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور ضرور باید بود
تشبهه انکاه تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا انیکس بنیت مشابهاست با کفر
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه
پیدا شود از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلواری بی زیر جامه که لباس ایران نیست
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن تهنید مستعمل بود و شریعت عزرا از شلواری منع هم نکرد بلکه
در حق او لعن الستر آمده است پس کسی شلواری پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود
البتة البته در این چیزها تفاوتی می باشد مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر و شریعت پس اگر کسی فرق در میان جانب
قریب گوش کند البته تشبه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء الله
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند کنند که دفع
مفسدت از جلب صحت است **نور ۴۶** مدسوال کدام وقت است که از تکلیفات شرعی بیز
می آید جواب آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایسی سه قسم است (۱)
قطعی و یقینی (۲) ظنی (۳) دومی - بلکه اول گفته است و تارک و ممتنع گفته اند و نه شاب و تارک سوم
شاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و حال
ترک آن اگر نگاریم بموجب عام متکلف باشد و از دوم مراد علاج به او و بیست که فائده حکم ظنی دارد

پس اگر علاج نکرد و بر وی هیچ وبال نیست باز پرس خواهد شد و اگر معاینه نمود تا هم باک نیست اما در صورت
هم متشاب خواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لافی فعله ثواب و لافی ترک عتاق عتاب بلکه آنکه
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بریت مباح خواهد بود
ثواب یا بد چنانکه حال همه مباحات است بریت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود نه
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر آن
خلاف توکل و شکننده اوست و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا تا اگر متشاب نشود درین
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت اب صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله
عنه این سعادت از فیاض ایشان بطوریکه دیگران سبقت بر نهند و شد آنچه که فیضی است بر سبقت

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد الاست مرد حتی الوسع عورت خود را
طلاق ندید بگو مجبوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد و زن شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اختیار
است و سوم که موت است فطراری اما موت زن مرد اجنبی شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن
خود روا نبود و موت مرد علوق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی
اعمال و کثرت جهل مردان و زنان و رایج سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترکب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس و غیر
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان در تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی
و سفلی و ساحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پسرن و فرزند و طو لعمرش و امتثال ذلک رجوع سحر و

و شایاطین با کلفت و میگویند که ما خود یکدیگر میگیریم و میبندیم و پاره و پاره میزنند که من رضی با کفر فیه و ایضا
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفائده برای تنبیہ این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
 چنان کفر است این امر است که از حدیثی شاید محتاط باشد و رند بسیار کافر شده لکاح خود را تباہ میکنند و اولاً
 دل و احرام پیش خود باقی ترکہ پدری بدلد الحرام اولاً بد چری نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهه تخریج مردم است
 نیز حرام است چه جای که با سور حرمه و کفریه و الحیا و با الله تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات باری تعالی
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

لمع سادسه و اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگو و السلک و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید
 نور ۳ - اگر فبا - رنجه و میشود ممکن است که خلاف سنت هم باشد و قول برای دیگر است و نیت
 ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدید بر آن عمل نکند و اگر موافق باشد
 بعمل آورد همچنین قول نیز اگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۴ - عادت بزرگان اختیار
 مکن که عادت آنها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن که مشترک است میان ایشان
 و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب
 آن عادت یافت کردن و بکنند آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق هدایت
 آن بگویی و مدللان را تقلید عبادت که مشترک است موجب قبی در جاست قصه حضرت موسی و خضر
 علیهم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر آن مناسب است و هو المعلوم المشهور كما در فی القرآن
 العظیم فی سورة کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که توبه کنند و عیب آنها را
 بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرد و از تو راضی شود و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

خود ترجم کن تا از برستان خود ترجم بینی نور ۱ - کسر او ششام ده که دشنام بخوری
 سبب شتم در دنیا تباهاست و در عقبی گناه دشنام گویان چربی آبرو و بهی که ندیده اند و از بد بانی
 چنانچه جرحها که کشیده زبان زبان نه بین مرویاست و در عقبی آخر ادبیست نور ۲ - بر جانور
 که داری از پیل تا کبوتر و از سپ تا سگ همه را خبر گیری آب و علف بر خود گیر که بے زبان دبی
 و ترا در بند و ترا و آنها را مالک یکی ست بهتر از آنکه غافل نشینی و کفرش بینی در احادیث شریفه

باب تاکید اکید آمده است نور ۸ - من التمرول قائما و نعم ساعده ابتلاه الله سبلا را و ادع له نور ۹
 در مسجد سوای اعتکاف زیاده از حاجت نماند چرا که از زیادت قیام حفظ آداب مسجد نخواهند ماند مسجد
 برای نماز نیست نه برای خانه ساختن و در نماز هم افضل آنست که سوای فریضه سنن و نوافل بهر برکت
 در خانه خود گذارد باز مستکلف را واجب تر است که ادب مسجد نگاه دارد نور ۱۰ - با ادب باش بی ادب

مشو و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء وفقه اکوش رلقا نور ۱۱ - در حدیث آمده است
 ادب بهی ادب محرم گشت از فضل رب بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش رجمه آفاق رو
 از اولیا منکر مشو که خوف سوی خائست و الحیا و بانشه تعالی نور ۱۲ - ملاقات و احتلاط منافقانه
 با کسی کن از وقتی نفاق دشمنی آشکارا خوبتر است نور ۱۳ - از کسی مجبور استراق سمع مکن یعنی سخن
 کسی پوشیده نشود که حرام است و ممنوع همچنین خط خفی و بند کسی دیدن و خواندن نجات مخالفت
 آمده است و بدترین عاداتهای دمیست نور ۱۴ - تا توانی انتقام از خصم بگیر جبریل کن تا جبریل
 یابی اگر کسی با تو محفوت پیش آید و حق تو بجز گیرد اولاً اظهار عجز کن و بالحاج و منت پیش او سبر قدم او بند بکلاه
 پیشش ایست انداز تا خدای تو را تورا راضی شود و حمایت تو کند و بطرف تو شود اگر از این معنی راضی شود و حق تو
 بگذارد و بر تو رحم کند فیها هم توقع یافتی و هم او را باطل است و نه بنا چاری بدفع ظلم او پردازی اما
 پنهانانه بخواه بستم خود را بستم اندازی نور ۱۵ - از قرا بتیان ترک صلوة رحم مکن مخصوص است پیشتر است

برنجاند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما
 و خواه نخواه اگر بگویی که بغیر ترک چاره نیست پس نگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و بهر
 علی بالقول و اجماع و اجماع جمیل این وصیت را سوگند دان چرا که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است
 اللهم احفظنا عنده لوزله - با خوردن خود برین قول سعادت کن از خوردن خطا و از بزرگان
 عطا و بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۱ - از نصیحت بزرگان
 رنجیده مشوا ز نادیب خوردن غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۲ - برادر مسلم را
 روبروی ستایش کن بسا که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار در دل می پیدا شود و این
 روح در احادیث مانع است هم آمده است نور ۱۳ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند نگاه
 از تو راضی باشد و حقوق او را چندانکه توانی بگذارد مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد
~~نور ۱۴ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند نگاه~~
 نور ۱۵ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند نگاه
 بر راسی زنان کار بند مشوریر که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۱۶ - وقت خشم خود را نگذار که غضب شیطان است
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان می مرد و نور ۱۷ -
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و مطیع تو شود نور ۱۸ - عیب کسی دیدن و پند
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر الا مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت
 بزرگان دین است که در نصیحت پرهیز پوشی میماند پیوستاری خاق غرض و جل بر بنده می افتد
 که از ان از یاد مرتبت تهو است نور ۱۹ - (سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملاقات
 و موفقت کند و در خلا عیب نماند نصیحت فان النصیح فی الملا تقییم و دوستی است که از برای سعادتمندی

اذا عها وان راسي منك حنينة وفنها -

لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ بر ماه چون کشید بر ابرار با کلمه طیبه بخوانند و چهل و یکبار الحمد شریف میخوانند و آخرت بسیار آسان میگردد
 بر بار دین سرایت از شیخ و شنیده ام که هر شد و هر شد با دین ابر تا کید که میفرمودند و اگر در سالخ نشسته افتد یا
 ابر و غبار بر آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب شنبه و شب یکشنبه و آن ماه بر قاری یا بکس که روز و از آنکه
 اینم گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن نکند نور سه چون از نماز فریضه فارغ شود دست راست بر تالید
 و بخواند بسم الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني اللهم والخرن ابن وعاكه و حدك است
 از سنت شیخ بابو که در عبادت نشسته و گاهی ناخن نمیکند و فقیر را بعد وصال تعلیم کردند نور سه اگر چه
 عزیم جنبه و قره آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و نه بطور ساده خواندم الا بخله و تبذلها
 و دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل اسماء حسنی و مثل و باب است از غیره برین نوم آشتی حکو
 حاصل کرده بدفع خلل اسبیب سحر و جفت نظرو امر اضطرر بیکر بطور هالان سالها سال پر ختم و فعل هر کس که بخواند
 دفع ساختن این هم اندر میآورد و از ده سال اتفاق ماندم بعد که کرده آهسته آهسته که ششم را که خبر تفصیل او
 نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه را بدین وجه در فائده علمی و مستفاد نوشتیم که مقصود از این نصیحتی است از انکوش
 جان شنیده بخمال دارند که این کار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی
 بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بخود نوبت تعرض رسد و آنگاه منصرفی غلطی
 حال شود و از تجربه بمشورت رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزیم خراب شده و نیز خوف
 سلب یان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند
 کمال رسیده بسلخ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قربت بانی بدرجه کمال میا است پس جن را از انسان این منزل عظیم
 که در نیم قاص رفیع با وی مساوات ندارد و تا بغلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعلان اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است
 از راه قوت عملی و توسلها که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست
 که ایشان را عمری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشند پس
 بعد از موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسماء الهی نوشته
 باشند همچنان بدر یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر
 نمیداشد و ان نیست و قتی که حاجتمندانیکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بنید
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت
 میرساند که این قوم آلتی است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نصرت پیدا شده عملی گوی اختیار کند و اگر باعث
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان در زعم آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا
 و میلان رست کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت
 فعلی ساحت است انگاه بقدر امکان عرفی و شریعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند
 یا قوت ساحر را سلب کنند همچنین دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا خلصی یابد یا بر میرود و چوب نشکند
 تا تنهیم و انهام بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه واده راه بنات بکشتاید و از عهد چیمان گرفته بطور مصالحه بعضی را بساحل نجابت آوردن تداوم میفرمودند
 که عفت گزاری میشود و نقصان و محضرت خود و ازین نظر و مرض هیچ اندیش نیست که هر روز و دست العقول نیستند
 طریقه که ممکن باشد و دفع کند نور هم تا عاده تلاوت قرآن در زمانه از پیش و کم رسد روز ختم نیاید که دانی بخار
 خواه و هر هفته یکم که خواه در ماه کامل بر آید ختم نمیشود فی الشوق مشهور است و بنا بر ختم سه یومی قبل پس نمی بشود
 از فائده تا نامه و از نامه تا یونس و از یونس تا نبی اسرائیل و از نبی اسرائیل تا شورش و از شورش تا و الصافات و از
 الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فائده تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در وقت بعضی
 غیر است یعنی از فائده تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشود و است که در آخر آیه گویند
 آق جلالی است چنانکه فی الشوق جمالی و آن این است از فائده تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه
 تا عنبکوت و از عنبکوت تا زمر و از زمر تا الصافات و از الصافات تا آخر قرآن مجموع هر روز آن فایده و است
 و بطریق آن است که هر روز یکبار در پنج خواند در مدت بست و چهار روز ختم کنان طریقه براسه فائده حاجت
 دینی و دنیوی و دستور خواندن هر روز و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی
 بار از یونین استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواند از سورت بدورت ختم میشود
 و یکبار در پنج آن بحساب آید و چون از دل فائده و دوم آل عمران سوم تا چهارم و از پنجم انعام
 ششم اعراف و هفتم انفال و نهم یوسف و دهم هود و یازدهم یونس و سیزدهم تا ابراهیم و پانزدهم تا نوح و بی اسرائیل
 تا که هفتم و میهم تا انبیا و حج تا نور و فرقان تا نازل و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و طه تا صافات و از هفتم تا
 تا جاثیه و احقاف تا و از پنجم و از فائده تا روم و یونس تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خبر و شرم است
 مطلع شوی اگر در تینم منی مشکید و در کار بکار و اگر در تیزیب منی استغفار و حق امان بخوان و بایست که
 که صلوات دین است همین تقدیر کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این شیخ وقت ختم بخواند
 و ثواب آن بروج میت بخشد و بلا تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و با تو خواهد گفت

تسبیحات این ست شب بخشنده یا الله شب جمعه که پنجشنبه شب کلاطیب شب یکشنبه یابی
 یاقوم شب دوشنبه و سه شنبه شب شنبه لاجول شب چهارشنبه اسنخضر العدر بی اس کل زین و ابوب
 الکریم هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شبی او شب هاست مذکوره مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شبی از شبها بخواب معلوم شود و ثور را سور الاوحی طاهر و سوره الزینین
 شفا میآید نشسته بنشیند و بگوید و منو و آب زرم و آب باقی مانده از شرب سبلم را هم گویند که این هر سه آب
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب زرم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و حکم بالا بر آید ثور را امام
 نوری قدس سره را پریدند که مردم کجاست او را گرد تا مرقع را بپند و بگفت و فیکد از حقتعالی فهم کند
 تعالی که روزی امام ابو الحسن نوری قدس سره چند را قدس سره بر سر دید گفت یا ابا القاسم
 خداوند تعالی از عالم بعلم او راستی نشود تا او را اندران علم نه بدین اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام
 را و نه از منبر خود آه چند قدس سره در حال فرود آمد و بایستاده بهیچ گفت و از خانه بیرون نیامد پس بیرون
 آمد و گفت اگر بن بر سیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است که
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز نشما سخن نگفتی این جا گفته اند این از جنید قدس
 سره اقرار است بر تفصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بری اندر اقرار بر تفصیرات
 آن راست باشیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من
 جمیع ما که الله تعالی و تعالی و طاهر او باطنه

محض تاریخ تطبیح کتاب مستطاب از تطبیح و تقاد و دین نقاد و جناب مولانا و بالفضل و الکمالات اولانا حامی الفتن
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسم العارک برین الیه رجوع المعقول و المنقول هادی الفروع و الاصل

تمام ظهور العزیز و الرافعة من الفضلة و غیرهم من الیہودین حامی حمی الشریعة العز و الدین المبین
 المحدث المفسر الفقیہ العوفی الادیب الاریب البلیغ المطلق المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم و اکرم حضور پر فقیہ العرفا کبنة الاولیاء مستدی الواصلین مولی اکملین
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب بارہروی رضی اللہ عنہ اند و مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم
 سرایا اعزاز حضرت مصنف کتاب و امت فضائلهم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی
 من العلوم غرر الفوائد و ابدی المفہوم و الافراد کتاب بابر + ام صواب زابر + ام عیاب زابر بل سقا
 ماطر + بل فوق ما کتبہ الادبام و الخواطر + نقد مل محل البدرفی ظلم البیاب + و دفع موقع القطر فی ظلم البیاب
 + و مستری ذلک + اکتبت ہناک + ولولا ضیق لظاق النطق + عما فیہ من محاسن حق + و من قتب صدق
 + لا یرتابک ما تقر بہ الاعیان + و اسفک ما تلذ الاعیان + و افسنک ما تستلذ الاذیان + و لکن فی
 ظلمة الشمس اثنی عشر نجس + و صف یغیبک + فلنقتصر علی نتیجۃ الطبع + انشاہا الآل فی تاریخ الطبع و لکن
 کیفی ما یقف ہاقت + اذ انالی فقال یحیی و یؤلف + چار سراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید
 داعین + ہذا سبہ الجلیل بامتداد ظلمہ الجلیل الطلیل دھامین لد علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم
 مولی + و اللہ و صحبہ الکرام العلی دئی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ العلی الاعلی +

دیا سیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور المعارف
کلاک نور بہار السلاسل	و شہد صفی عن الزین صراف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	دلیل یقین سراج العوارف
ولا غر وان جابر منک سراج	فانک نوری ناوی المعارف
ار انا سراجک باللیل شمس	و شمس بلیل عجیب و طار
بالبیہ بیدی و بیدی و بیدی	سراج و لعا و زرعا المعارف

هو الصبح كل يوم يسلو ويخسلو فمن يشاء في تليد وطارف كان الكتاب نفيسه بفيض رجوت رضاك بتاريخ طبعه سراج العوارف نورته ۱۳۱۳ هـ	يعين وضيئاً وعن شين قارف واين فاین تراه الطوارف فجر لعارف وجمهر لعارف قطعت وفي الخلد الرعارف فكنت سنار سراج العوارف ۱۳۱۳ هـ
--	--

قطعه تاج تقيت كتاب مستطاب اين تقيت سليم فهم ستمت جامي اسلام حاجي كافر نظام رئيس در اس علوم عقليته
سراف تقيت فاسح مكايديين و حاليين واقع وساوس شياطين بطلالين سراج شيرت مصباح طرقت حاجي الحزين
مولانا قاضي محمد عبدالمقتدر قادري دامت برکاتهم العليه

ابو بشير الكرم اقبلو الطلاب خيرات هنا زمان برافيه الهدى وهدا طوبى لمن اعثره الابان عن لنا ابو سراج حسن العرفان والحكم نور الوري احمد النوري ذو كرم هو الذي احرق النور في بوارقه هذا سيد دين الله محمد ابو الخواج والرافض صاربه هذا منير سراج العلم والحكم	فالديه حرف بانوار وفتح است فهذا التقدور قار المستر است فيه ضلال الوري سوس رايه من برج منوره شمس الهدايات مولي الذي والهدى لكرامات ابو الحسين الذي جابر بايات ونفتر الحق من من الهدايات هزيع اسرار عرفان زكيات فهدا به اهل تفيض كاموات اكرم به من سراج ذي الهدايات
---	--

اعظم من کتاب واضح و جہد ان شئت اذک عام فیہ قد ظہر		نجی الوری من اباطیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت سیدہ	
ایضا منہ تالیف طبع			
انظر لکسہ بادلی الابصار	طیبا قد صفا عن الاکدار	نور الکون شمس معرفتہ	وتجلت بوارق الاسرار
من سراج العارف المنع	صفور نور اللہ فی الامصار	ذاک سفر منظم باو	للبرایا الی حمی الانوار
محرق النجی سطل الابلو	بہشت الحق مظہر الآثار	مہکات للخواج الفجہ	قاصم للرد انض الامتار
کیف لافادادہ سند	العاقین وقدوة الاخبار	قبیلہ المجد کتبہ الاکرام	نیز وجہ الہیور والاعصار
قدوة الکون احمد النوری	نور قلب الکرام والابصار	دام بالفضل والافادات	قاصم اس بدیعہ الفجار
فان فی الدہر حسدہ ابدأ	بصوف الفتنج والادوار	وعذا سنکر وہ الی ہدی	عامین جہمہ الاخطار
قال عام النبیاء عنہ ذہنی		قد تجلت بدائع الانوار	
۱۳ م ۱۳		۱۳ م ۱۳	

علاطہ

کتاب	نہا	کتاب	نہا	کتاب	نہا	کتاب	نہا
۲۱	۹	۱۸	۹	۱۹	۱۰	۱۱	۱۲
۲۲	۱۰	۱۹	۱۱	۲۰	۱۲	۲۱	۱۳
۲۳	۱۱	۲۰	۱۲	۲۱	۱۳	۲۲	۱۴
۲۴	۱۲	۲۱	۱۳	۲۲	۱۴	۲۳	۱۵
۲۵	۱۳	۲۲	۱۴	۲۳	۱۵	۲۴	۱۶
۲۶	۱۴	۲۳	۱۵	۲۴	۱۶	۲۵	۱۷
۲۷	۱۵	۲۴	۱۶	۲۵	۱۷	۲۶	۱۸
۲۸	۱۶	۲۵	۱۷	۲۶	۱۸	۲۷	۱۹
۲۹	۱۷	۲۶	۱۸	۲۷	۱۹	۲۸	۲۰
۳۰	۱۸	۲۷	۱۹	۲۸	۲۰	۳۱	۲۱
۳۱	۱۹	۲۸	۲۰	۳۲	۲۱	۳۳	۲۲
۳۲	۲۰	۲۹	۲۱	۳۴	۲۲	۳۵	۲۳
۳۳	۲۱	۳۰	۲۲	۳۶	۲۳	۳۷	۲۴
۳۴	۲۲	۳۱	۲۳	۳۸	۲۴	۳۹	۲۵
۳۵	۲۳	۳۲	۲۴	۴۰	۲۵	۴۱	۲۶
۳۶	۲۴	۳۳	۲۵	۴۲	۲۶	۴۳	۲۷
۳۷	۲۵	۳۴	۲۶	۴۴	۲۷	۴۵	۲۸
۳۸	۲۶	۳۵	۲۷	۴۶	۲۸	۴۷	۲۹
۳۹	۲۷	۳۶	۲۸	۴۸	۲۹	۴۹	۳۰
۴۰	۲۸	۳۷	۲۹	۵۰	۳۰	۵۱	۳۱

[illegible]

۶۳	۱۰	می شود	می شنود	۸۰	۱۵	نفرموده	بهرشموده	۱۰۰	۸	بطالب	بطالت
۶۴	۱۳	صورت	صوت	۸۱	۱۹	چلینست	چلینست	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۶۵	۱۸	ولایت	ولایت عامه	۸۲	۸	غنص	غنص	۱۰۱	۳۲	۱۲۱	۱۲۱
۶۶	۲۰	چاپخانه	چاپخانه	۸۳	۱۰	مالا و مالا	مالا و مالا	۷	۶	لالعالم	کالا العالم
۶۷	۲۱	در مخفی	در مخفی	۸۴	۱۲	کارم	مخارم	۱۰۲	۱۴	حول	قول
۶۸	۲۱	چاره	چاره	۸۵	۱۴	فرمانده	فرمانده فرمودند	۱۰۳	۱۵	بنوب	بنوت
۶۹	۲۱	مستی	مستی	۸۶	۱	نصیب	نصیب	۱۰۴	۱۹	رنزان	رنزان کنند
۷۰	۲۱	مستی	مستی	۸۷	۱۰	القبور	القبور	۱۰۵	۴	الکینه وار	آینه و در
۷۱	۲۱	الزام	الزام	۸۸	۱۰	بی الاصل	بی الاصل	۱۰۶	۱۳	زمانه	زمانه
۷۲	۲۱	بر یارش	بر یارش	۸۹	۱۰	بانی الطمینه	بانی الطمینه	۱۰۷	۱	اوسته	وسته
۷۳	۲۱	بنانه	بنانه	۹۰	۴	نیست	نیست	۱۰۸	۹	صنری	صنری
۷۴	۲۱	مشابه	مشابه	۹۱	۲	دنبست	دنبست	۱۰۹	۱۳	مطلقا جابر	مطلقا جابر
۷۵	۲۱	تاهن	تاهن	۹۲	۶	سوی	سوی	۱۱۰	۰	۰	۰
۷۶	۲۱	کالیوری	کالیوری	۹۳	۸	خودرا	خودرا	۱۱۱	۰	۰	۰
۷۷	۲۱	کسی	کسی	۹۴	۱۱	سنوای	سنوای	۱۱۲	۰	۰	۰
۷۸	۲۱	ساخت	ساخت	۹۵	۱	مکفقه	مکفقه	۱۱۳	۰	۰	۰
۷۹	۲۱	ثاقله	ثاقله	۹۶	۲	پنهان	پنهان	۱۱۴	۰	۰	۰
۸۰	۲۱	تفاضل	تفاضل	۹۷	۱	ودل	ودل	۱۱۵	۰	۰	۰
۸۱	۲۱	عنوانت	عنوانت	۹۸	۱۳	ایره	ایره	۱۱۶	۰	۰	۰
۸۲	۲۱	حکم	حکم	۹۹	۱۳	الکشف	الکشف	۱۱۷	۱	آهای	آهان
۸۳	۲۱	حکم	حکم	۱۰۰	۱۲	صنعت	صنعت	۱۱۸	۲۲	تیار	طیار
۸۴	۲۱	مختصرا	مختصرا	۱۰۱	۱۴	احلاط	احلاط	۱۱۹	۴	بهجیت	بعوت
۸۵	۲۱	فمار	فمار	۱۰۲	۱۰	سے	سے	۱۲۰	۱۱	آکسرا	آسرا
۸۶	۲۱	فان	فان	۱۰۳	۱۱	نگال	نگال	۱۲۱	۱۳	وهر	وهر
۸۷	۲۱	داخل شود	داخل شود	۱۰۴	۱۱	ستر	ستر	۱۲۲	۱	موزی	موزی
۸۸	۲۱	دار	دار	۱۰۵	۱۲	ثانیه	ثانیه	۱۲۳	۳۳	عمر موزی	عمر موزی
۸۹	۲۱	النسب	النسب	۱۰۶	۹	عنایت	عنایت	۱۲۴	۱۳	معدوری	معدوری
۹۰	۲۱	حافظ	حافظ	۱۰۷	۱۲	بهمه	بهمه	۱۲۵	۱۰	مکفقه	مکفقه
۹۱	۲۱	واضعا	واضعا	۱۰۸	۱۸	فضل	فضل	۱۲۶	۱۱	زیارت	زیادت
۹۲	۲۱	بعد	بعد	۱۰۹	۸	مکفقه	مکفقه	۱۲۷	۳۳	مهم	مهم
۹۳	۲۱	هر	هر	۱۱۰	۳۳	اوبرسم	اوبرسم	۱۲۸	۴	شربت	شربت

[illegible]

قطعه تاج نواده طبع محقق عظیم الشان ناظم و ناشر با کمال تقاد و امعانی صیبر فی بازار
بکنته دانی تنگن چار بالش توین جناب مولوی حافظ محمد متین خان صاحب المخلص
بر اسعد و متین ساکن خطہ عمور شہر شاپہیان پور۔

چھپی اب وہ کتبہ در وکیل الٹانی
عبارت شستہ کا غرقہ خوشحالو شہاچھا پہ
ہو غیر محل شلات دین دینا اس سالہ سے
مسروانش سے باقی زمین اب کیا ہے
جسے تریسا پو گر مہر سپہر معدت کیئے
مطالب وہ جھین کیسے شیفن ملک کیئے
فروع و ایمان کل جہنم معدت کیئے
کہ سال طبع اسکا بوستان معرفت کیئے

واسطے کہند اس مرکز کو کہ بکتن چسپی ہوئی مطیع و کٹویر پرپس کی ہر
 مہر و دستخط بہت گوارا کرتے۔



LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۱۹۸۱
۱۵

DATE SLIP

۱۵/۱۰/۸۱

This book may be kept

۲۲.۵.۸۱

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

--	--	--	--

CALL No. ۳۱۰۳۵۹ ACC. NO. ۱۲۱۳۲

AUTHOR

TITLE راجع الوارف في الوسايل والارادة

۳۱۹۱
۱۲۰

۴۴۳۲

۳۱۰۳۵۹

راجع الوارف في الوسايل والارادة

Date	No.	Date	No.
For borrowing			
At	4/9/77		
To	4/9/77		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

